

تنگهای مس زراند و کرده را نشانده اند بر بنهای این دیوارها را با کاشی سبز کاشی کاری کرده اند و کرد و اگر دو کاشی سبز
 به تمام درختهای کله را نموده اند و بر برج نعلب شرفی او بنه پیل است پیل را هاتی می گویند و روزه را پول در بر آمدن ^{روانه}
 صورت یک پیل را محکم کرده اند بالای او قلیبان هم ساخته اند تعیینیل را مشابیه کردند ازین جهت بنه پیل می گویند چهار
 طبقه عمارت که است جنبه از همه پایان طرف این من محکم زور می دارد از آنجا فیصل نزدیک می نماید و مرتبه بالای او خود کنبه
 مذکور شد در طبقه دوم هم نامانشست است و این خانها هم جلدجا های فرورفته واقع شده اگر چه تعلقهای هندوستانی
 کرده اند ابالی هوای آنهاست عمارت های بکرماجیت پسرنالنگه در طرف شمال قلعه در میان جایی واقع شده عمارت های پسرنالنگه
 عمارت های پذیر نیست یک کنبه کلانی کرده است بسا تاریک بعد از مدتی ایستادن روشنی ظاهر میشود و زیر این کنبه
 کلان هم یک عمارت نور دلیست در آن خورد ایمنی طرف روشنی درونی آید بالای همین کنبه کلان رجه او یک تالارک
 خوردی کرده است رجه او در عمارت های همین بکرماجیت نشسته بود از عمارت های بکرماجیت راهی ساخته اند بعد از عمارت های
 پذیرش میر و وزیر و ن اصلا معلوم نیست از اندرون هم هیچ جای دیده نمی شود از بعضی جا روشنی می آید طوریست
 این عمارت ها اسیر کرده سوار شده در درسه که رجه او را انداخته بود در آمد طرف جنوبی قلعه باغی را که در کنار حوض کلان رجه او
 انداخته بود تفریح کرده و در چار باغی که از اردو آنجا فرود آمده بود آمدیم درین باغچه گل های بسیار کاشته بود آنرا گل سرخ
 خوش رنگ و درین باغچه بسیار بود گنیز این جاها گل شفق لومی شوک نیر و الیا سرخ و خوش رنگ کنبه است پاره از کنبه های سرخ
 گوالیار آورده در باغ های اگر کار اندم درین کوه جنوبی یک کول کلان است آب های بشکال درین کول جمع شود و غربی این
 کول یک بتخانه بلند است سلطان شمس الدین ایتمش در پنوی این بتخانه یک مسجد جامع ساخته است این بتخانه خیلی
 بلند بتخانه است در قلعه ازین بلند تر عمارتی نیست از کوه دو لپه قلعه گوالیار در این بتخانه شخصی می نماید میگویند که شکوری
 بتخانه را تمام ازین کول کلان کنده گرفته اند درین باغچه یک تالار چوبی ساخته بود پست تروی اندام ترو در این باغچه پهن
 هندوستان ایوانها پیچیده کرده است صباح آن نماز پیشین به اعیر جایی دیده شده گوالیار جوار شده عمارت بیرون قلعه نالنگه
 که موسوم به باول کر است دیده اند روزه پیل در آمده او تمام بارقم این او نام جاد طرف غربی قلعه کوه دره واقع شده
 اگر چه این دره از یک فیصل که بالای کوه کرده اند بیرون است اما در و هند این دره باز دو مرتبه بلند فضیله کرده اند بلندی این فضیلهها
 سی جیل کز نزدیک می شود فیصل اندرونی در از تراست این فیصل فیصل ازین طرفی و آن طرفی قلعه پست شده است در میان این
 فیصل ازین فیصل پست تر یک فیصل دیگری کرده اند این فیصل بر تاسر نیست بجهت مصلحت این فیصل را کرده اند در میان این
 فیصل بجهت آب گرفتن وای کرده اند به دو پا زده زین به آب میرسد این آب بفصل وای و از این فیصل کلان
 می بر آید بالای دروازه او نام سلطان شمس الدین ایتمش را اورسنگ کنده نوشته اند تاریخ و سده شلشین و سده مایه است
 در پایان این فیصل بیرونی بیرون از قلعه کول کلانی افتاده غالباً کم میشود کول نیست به آب در آب این کول میرود در میان
 این اود و کول کلان دیگر است مردم این قلعه آب این کولها را بدیگر آب با تریج می دهند سه طرف این اود و کول کلان
 نزدیک است یک پاره کوه واقع شد رنگ سنگ او مثل سنگهای سیاه سرخ نیست یک چیزی بی رنگ تراست کوه های یک

یک پاره اطراف این اودار کافه کلان و خوردتهای مجسم تراش رده اند طرف جنوبی او یک ست کلانی است بلندی تخمیناً بیست
از باشد این بست بار تمام برهنه شده خورسته خورده اند در اطراف این و کول کلان درون اودا پست و پنج جا دکنده اند از
چاه آب کشیده سبز کاری با کرده اند کلان و درختها کاشته اند اودا به جای نیست طوری است عیب اوتهای اطراف اوست
بت بار آمد مردم که میران بکنند از اودا با بقلعه برآمده های سلطان پور را که از زمان کاوان نام این دروازه مسدود است
آفرج کرده نماز تمام در باجه که مجسمه انداخته است آه و فوایدیم این شبیه در همان باغچه بودم روز سه شنبه چهارم ماه ذی قعدة است
پس دویم براناسکا که باید اودا را بخورد و قفاقه تیر بود که در این باغچه پیش از سوار شدن بسرو کولیا از اسواک نام هندوی که
س عشرین بکر حاجت است کس آمده اظهار بندگی در خدمت گذاری کرده بجهت خدای تعالی و تقاضای استقامت است
شده بود بخندان مقدر کرده بود که چون قلعه مهیوم بسیار و موافق مدعای او پرکنت عنایت کرده شود و این راه کسان اودا
خصت دادیم چون بسیر کولیا رفتیم شش بکسان او در کولیا به باغچه که در میان چند روز عقب ترمانند این اسواک هندو
خوبتر از دیگر پاره های در کیر حاجت است این کعبه است بهار و سپهر اظهار کرده است اناناسم باین اسواک معتز
شده و در تختهای و خدمتکاری قبول کرده است تاج و کلاه و زر کمری که سنگا سلطان محمود را زبر کرده چون سلطان محمود
در قید کاوان افتاد این تاج و کلاه و زر کمری گرفته سلطان محمود را که آشته در همان تاج و کلاه کمر شیر حاجت بوده برادر
کلان او تیری که بجای پدر مانا شده خار چنور و اقا بخش است تاج و کلاه کمر این کویانده در باغچه تهمبور سیانه را طلبیده بود
از سر سخن بیان ایشان را که زمانه شش اباد در در باغچه تهمبور و عهده کرده ست همان روز باین مردم او که آمده بودند خلعت
پوشانید بیایند و بیان آمدن خصت داده شد ازین باغچه سوار شد بت خانهای کولیا را رسید کردیم به بتی بت خانها
در تیران سیات آتیا نامی اناناسم است بخت بونع مردم در راه اوتهای مجسم از سنگ کنده اند بعضی بخانه مدرسه وضع
در پیشگاه او که بدست کلان مجسم پای او که سنجرهای مدرسه است بازاری هجره تنگ اند از سنگ تراشیده کرده اند درجه های
پایان او ز سنگ بن مان مجسم تراش کرده اند این تار تار آنته ج کرده از دره از دره غربی کولیا برآمد از طرف جنوب قلعه کولیا را
کشته و میر کرده چهار باغی که درجه انداخته است در پیش دروازه بیت پول است آمد و فرود آمدم رحمداد اش کول
را در چهار باغ تیار کرده بود اشها خوب کشی پیکشها بسیار کرده از نغمه جنس چهار لک پیش کشش او بود
ازین چهار باغ سوار شده و بیگانه چهار باغ خود آما نیم روز چهارشنبه یا نزدیم ماد بسیر کردن آب شاری که
ازین شرق خوب کولیا است و از کولیا سرکش کرده رفتم از اینجا پیکاه تر سوار شده بودیم به ایشار
نمای پیشین که شته رسیده ایم از کوه پاره بلند مقدار یک از غاچی یک اسباب شتر است کرده می افتد ازینجای
که آب میریزد و یا باین تر کول کلانی شده است ازین ایشار بلند ترین آب از بالای کوه پاره یکبار در ریخته
می آید یا باین آب یکبار در سنگ است هر جا بهر جا ازین آب کولها شده است در کنار این آب یکبار در پارچه
سندرا افتاده است لاین ششستن اما این آب و ای می نبوده است بالای این آب شار نشسته معجون خوریم
بالای آب رفت تا به این آب میر کرده بر کشته بالای یک بلندی برآمده مدتی نشستم سازنده با ساز نو آختند

گویند آنچه گفتند درخت انوس را که اهل هند نهند و میگویند به می که ندیده نموده شد از آنجا گشته از کوه فرود آمد میان نماز
شام و نماز خفتن از آنجا سوار شد یکم نزدیک به نیم شب به یکجایی آمده خواب کردیم یک پیر روز شده بود که بچهار باغ آمده فرود آیم
روز جمعه هفتدهم ماه سوخته نام و در آن بود و صلابت الدین را و از آنجا میان کوه و میان دو باغ لیمون و باغ سد اقل اش را
سیر کرده در یک پیر آمده در چهار باغ فرود آیم و نزدیک شنبه نوزدهم پیشتر از صبح از چهار باغ سوار شده از آب کواری گذشت
یک جای نیم روز را که در اندیم ناپوشین از آنجا سوار شده در وقت آفتاب سوزان از آب چمنل گذشتیم در میان نماز شام و نماز
خفتن را قلعه و لیور در آنجا بچراش گامی را که اهل القمه انداخته بود سیر کردیم از آنجا سوار شده در جای که چهار باغ خوانده شده بود
بالای بنده فرود آیم صبح آنجا که فرسوده شده بود سیر کردیم چون کلاهی که در یکباره سنگ فرسوده شده بود رویش را یک مرتبه
برداشته بودند فرسوده شد که سنگ نشانی کرده بود به شبه پایانه چمن را در دست بگیرد که آب گذاشته تا اوق او را ترازد
نوان کردیم از یک گذشتیم یک مرتبه روی خورش را تمام گرفتند فرمودیم که آب پر کرده از ارف او را با آب ترازد و کرده هموار کردن مشغول
شدیم این نوبت یک نان آب سوخته که جانی او را از یک پارو سنگ تراش گند و حوض خورد درونی او را هم از یک پارو سنگ
بلند روز و شنبه صبح معجون شده روز سه شنبه هم همان باب بود شب چهارشنبه روز و کردیم چیزی خورده بودیم رفتن سیکری سوار
کردیم نزدیک به یک جای فرود آمدیم خواب کردیم یک گوشه سمن ظاهر آتا شیر سردی شده بان مانده بود این شب بسیار در کرد
خواب نتوانستیم کرد صبح از آنجا روان شده در یک سیر و باغ که در سیکری انداخته بود بر سر پیر و فرود آمدیم شب از جهت فاطمه
ماندن و باغ و عمارت های چاه های را که بر سر کار بودند ندیده و سیاحت کردیم از سبکی میان نماز یکروزه نماز شام سوار شد
زید که گفته در یک جای فرود آمد خواب کرده شد از آنجا سوار شده یکسپه شده بود که با کرده بود قلعه ندیدیم سلطان سیکر را از آنجا چنان بیکر رفتیم تا سب
معرف کار و هم ندیده بودند و دیدیم از آنجا که شنبه شام آوم روز شنبه هم ما صفر زید یکسان سیکر یکم بیایم بیایم سیکر از آنجا خوانده سیکر دختر
سلطان مسو سیر زد یک دختر سلطان بخت یکم دیگر نیر و نیکه نیکه که زینت سلطان یکم باشد آه از نوشته گشته در پهلوی محلات کناره
فرود آمد بودند رفته در میان نماز یکروزه نماز شام دیدیم از آنجا که گشتی آمدیم روز و شنبه خیمه صندل با نیمی ادا بکجا بخت و لیمی اخر و از آنجا
قدیمی سرد پوسی سپردیم او کرده فرستاده شد که بخت سیردن زینت قبول کردیم کار بی و سه فرود آمد و مشرب بکنند
این کس ما که رفته است دیده و فهمیده و باور کرده پیام اگر بر سر گفت های نور با ایندین هم مدد کردیم در حد است ارد بچای پدش
رانا کرده در چشور به نشانم در بین فرستاده از اناسی دلی و اگر بکنند در راه سیر شده بخت یق لشکر بخت و در راه میان تون و پچی بخت
هشتم صفر از او جمع و جواران زمان شده که صدوسی و لک باوان فرود آورده باین باب و الا نشد صنف و خرج بکنند روز شنبه
دوم ماه شاه قاسم نام پیاوه سلطان محمد بخش را که یک مرتبه بایل خراسان فرماناسی استماله برده بود باز با نیشمون فرماناسی
برد که با میان شرق و غرب هند و استان و کافران اولغنایت الهی خاطر با جمع سدهمین بهار خدا راست رود البته خود را بر نومی
کرده میرسانیم به احمد افشار هم فرمان فرستاده شد در حاشیه زمان بخا خود نوشته فریدون قبوری را طلبیدیم همین روز نماز پیشین سیاب
خوردن را بنیاد کردم روز چهارشنبه بخت و یکم ماه یک پاجی هند و ستانی عرضد ششامی کامران و خواجه دوست خاوند را آورد
خواجه دوست خاوند هم در یکجایی بایل رفته پیش از بایون مدان شده بود در همون میان کس کامران پیش خواجه میرود که خوا

بیایند هر چه فرمان شده است برسانند سختی و حکامتی که باشد گفته بودند که امران هفتده هم ذیجی بکابل آمده بوده است بخواجه سخن کرده خوب
 را بیست و هشتم همین ذیجی اقله طفر روان می سازد و درین عهد اشتمای آمد خبرهای خوب بود شاهزاده طاسپ رعیت دفع
 اوزبک کرده رئیس اوزبک را در دماغان گرفته و کشته مردم او را قتل عام می کند عبیدخان خبر ذریل باش ریافته از که و پیری بر خاسته
 برورفته سلطانان سمرقنده آن نواحی را بمرودی طلبید سلطانان مادر النیر تمام بکلیک میروند این خبر را هم همین پاجی آورده که پهلون را
 پیری شده است از دختر پاد کار طغای کامران هم در کابل که خدای شده است دختر طغای خود سلطان علی میرزا را می گرفته است
 همین سید کنی شیرازی عبیه که را خلعت پوشانده انعام کرده چاه نواره دار را فرسودیم که هر قدر که می داند با تمام رساند از جمع
 بیست و چهارم دراتی بدین من ظاهر شد انچنان که نماز صبح را در مسجد به تشویش گذاروم نماز پیشین اعیان علی را در کتاب خانه آورده بعد از
 یک زمانی به تشویش گذاروم هم پس فردای از روز یک شنبه پ کرده اند که از یوم شب سه شنبه بیست و هشتم صفر نظم کردن رساله
 والد حضرت خواجه عبید و رفاط گذشته التجار بروح حضرت خواب کرده در دل خود که اندام که اگر این منظوم مقبول آنحضرت می شود
 چنانچه قصیده صاحب قصیده بروی مقبول افتاده از مرض افلاج خلاص شد سن هم ازین عارضه خلاص شده دلیل قبول نظم
 من خواهد شد همین نیت در روزان رمل سیدس مخبون عرض و فرب کا ابر کا دینون محذوف که سچو لانا عبدا ایمن جامی هم
 درین وزن است و نظم رساله شروع کردم هم آن شب سیزده بیت گفته شد بطریق التام هر روز در بیت کمر گرفته نمی شد غالباً یک
 روزی ترک شد سال گذشته و بلکه هر محل که این چنین عارضه شده اقلان یک ماه چهل روز کشید بعنائیت الهی از همت حضرت خواجه
 روز پنجمه بیست و نهم ماه اندک فو شده و دیگر ازین عارضه خلاص شد پیر روز شنبه بیست و نهم رجب الاول نظم سخنان رساله با ختم نام رسیده هر روز
 پنجاد و در بیت گفته روز چهارشنبه بیست و هشتم ماه با طرف و جوانب بشکر فرمائید فرستاده شده که در اندک فرصتی خود این
 بشکر خواهم شد اشکرا بی او خود کرده در رسیده می آیند و یک شنبه نهم رجب اول یک خط تعلیق جی آمده سال گذشته
 از آن صحرایان این نعلت و سبب برده بود روز و شنبه نهم ماه بگلکس و لیس لاخری و بیان شیخ نام یک نوکر پهلون آمدند بگلکس
 بجمت سبخی پسر پهلون آمده بود نام او را سلطان مانده بود شیخ ابوالجود تاریخ ولادت او شیر سعادت یافته است بیان شیخ ابوبلک
 خیلی عقب بر آید و بوده است و زیمون هم صفر از پایان کشته شده و شیخ نام جای از پهلون جدا شده بوده است روز و شنبه نهم
 رجب الاول با کرده آمد جلاد یک مرتبه دیگر همین بیان شیخ از خانه منفرد با دارد باره روز گذشته بود نیز آمدان شهزاده طاسپ
 صفوی و شکست یافتن اوزبک را همین بیان شیخ در آنجمله بیست و نهم است در شده او طاسپ از آن پهلون پسر پهلون
 مردم فلانک و ارباب ترتیب کرده و تیر گشته و پیر و در تمام دور آنان بر پیش او را به گرفته مردمش را تمام قتل کرده جان شورته
 می که در وقت پهلوی پسر یک کسی را هم مردم قتل باش زیر می کند باندک کسی پیش عبید خان در نواحی هری ایستادن را بیاند
 ایسج خان و سلطان بلخ و صهاره سمرقنده و تانگه بندن نسان دو نند خود بر روی ایده نماز و جمع می شود تا ننگه خود بر پسر
 ماراق سلطان سیونکاس خان ندر سمرقنده و میان کال کجوم خان و ابوسعید سلطان و پولا در سلطان همراه پسران جان
 خان از حصار رسید این حمزه سلطان و معدی سلطان از بلخ قرار سلطان این جمیع سلطانان نیز فرقه در هر چه پهلون
 طغی می شوند یک رساله چیز ارس می شوند زبان گیر ایشان خبری ارد که شاهزاده طاسپ صفوی عبید خان داد

برتی باند کس نشسته است خیال کرده با چهل هزار سوار و پانصد نفر پیاده و پانصد نفر اسب و پانصد نفر
 نشسته است اوزبکان این شهر را یافته غنیمت را در نظر نیارده کنکاش را انجاسی نمود که با همه خانان و سلطانان در مشورت
 چند سلطان را با بیست هزار کس تعیین می گنیم که در دواچی اودی می توانی باشی نشسته سر پا و در آن نذرند عقب شده و حایر می فرمایم
 کدبه بکنند همین رنگ عاج ساخته می گیریم این سخن را گفته زمره کوچ می کنند شما بزرگواران هم از مشورت بر آید و در آن می جام
 مقابل می شوند شکست اطرف اوزبک واقع می شود سلطانان این شهر را قتل می دهد و در یک روز در این حسین نوشته بود
 که ان غیر از کوجم خان دیگر خبر تحقیق بر آمدن هیچ سلطان مشغول نیست و مردی که در آن همراه بود منور کسی مانده است سلطانان
 که در حصار بود حصار را بر تافته بر می آیند چله که نام اصلی او اسمعیل است پس ابراهیم جانی در قلعه حصار بود از دست همان بیان شیخ
 مایون و کامران خطما نوشته نیز روانه دستاد شده و جمعه چهاردهم ماه ظهیر و کتابت با تیار شد و در میان شیخ سپرد و خصمت داده
 روز شنبه پانزدهم ماه از اگر روانه کرده شد و پنجو کلاان هم همین مضمون بدست خود خطما نوشته دستادم روز چهارشنبه بیست و نهم
 ماه میرزا بان و سلطانان و امای ترک و هند را طلبید مشورت کرد و سخن را اینجا قرار داده شد که این سال خود البته یک طرفی باشد
 باید رفت از ما بیشتر عسکری بیورب متوجه شود امر او سلطانین انظف کنک با لشکرهای خود آمده بسنگین شود و هر طرف عمل
 دولت باشد غایت بکنند این کیفیت را نوشته روز شنبه بیست و دوم ماه میعاد بیست و دو روز در میان العین قوی می را پیش سلطان
 حیدر بلال و امای یورب و وایند شده سخنان زبانی گفته شد که ضرب زن و ارباب و قنک و آلات و سایر جنگست تا تیار شدن
 اینها از خود پیشتر عسکری را دستاد بجمع امر او سلطانین انظف کنک فرمان شد که پیش عسکری جمع شده هر طرف که صلاح دولت
 باشد بعنایت الهی متوجه شوند بدولت خود امان بجای مشورت بکنند اگر کار ایشان باشد به من احتیاج باشد بجز آمدن این کسیکه
 بیعاد رفت است بی توقف انشاء الله تعالی سواری خواهم کرد اگر نکالی در مقام بگنجی و اخذ می باشد و در آن میان کار انقدر باشد
 که بمن احتیاج نشود از اهرم بشرح عرض داشت بکنید دیدم ایستاد و پیشو بطرف دیگر غایت خواهم کرد شما دو تن خواهان بمشورت هم
 عسکری را گرفته کارهای انجاسی را بعنایت الهی فیصل بدیند روز شنبه بیست و نهم ربیع الاول عسکری را اما که خیر خلعت بلای
 پوشانده علم و توغ و نقاره و طبله و پنچاق و ده فیصل و قطار شتر و قطار و اسباب و آلات باد ثایان انعام شده که بر سر دیوان
 بنشیند بلای اود و آنکه بکنای تکرر در دیکر نوکرانش سه تو جامه انعام شده و روز یکشنبه سلخ ماه خانه سلطان محمد بخشی رقم
 پای اندازند اخته ساخت در آورد از نقد جنس از دکان پیشتر پیشکش کرد بعد از کشیدن شرح پیشکش بجز دیگر او نوشته معجون خوبه را
 در سه پیر برانده از اب گذشته بخلوت خانه آمده شد روز پنجشنبه چهارم ربیع الاخر این چنین مقرر شد که اگر تا کابل حقیق بیک
 بنویسند شاهی تمغاجی طناب برتند و در هر نه کرده مناره بر خیزانند که بلند می و دوازده گز باشد بالای آن یک چادر سه
 بر خیزانند و هر ده کرده شش اسپ که عبارت از و کوچکی است بر بند یا می و سالش را علاوه و اسپان را علیق تعیین شود
 این چنین فرمان شد که این جای کاسپان بسته می شوند اگر بیکه خا صد نزدیک باشد این چیزهای که مذکور شد از انجا
 سرانجام بکنند و الا در پر کنه هر یک از امر که واقع شود در عهده او بکنند همین روز حقیق از اگر بر آمد این کرده را
 موافق بمیل تعیین کرده شد طناب سپایش را با این یک و نیم گز مذکور شد که نه مشقت باشد چهل گز تعیین کرده شد که صد طناب

یک کرده بوده باشد روز دوشنبه ششم ماه طوی باغ شدن در ضلع شمالی تالار شش رخ پوش نو ساخته ششم در دست راست من
 پنج شش کز تخته بوغاسطان و عسکری و اولاد حضرت خواجه عبدالشہید و خواجه کلان و خواجه حسین و خلیفہ دیگر از سمرقند آمدگان
 از توابع خواجه حافظان و ملا بان نشستند در دست چپ من پنج شش کز محمد زمان میرزا و مانک امیرش سلطان و سید رفیع و
 سید رومی و شیخ ابوالفتح و شیخ جمالی و شیخ شہاب الدین عرب و سید زبیدی نشستند اہلچیان قزلباش و اوزبک و ہندوان دین
 طوی بودند اہلچیان شاہ قزلباش را در دست راست ہشتاد و ہشتاد کرد و در شامیانہ بریا کرده نشانہ شد فرمان شد کہ از اصل
 یونس علی باقر باستان نشینند در دست چپ ہمین دستور اہلچیان اوزبک را نشانہ از امیر عبد اللہ افغان شد کہ سبب نشینند
 پیشتر از اش جمیع خواتین سلاطین و اکابر و امر از سرخ و از سفید و از سیاد و از رخت و از جنس ساچھما در آوردند فرمودم کہ
 در پیش من ریوچہ انداختند از سرخ و از سفید برین ریوچہ ریختند رخت و یارچہ سفید ہار ہم در پہلوی سرخ و سفید نودہ کردہ پیشتر
 از اش در اشای سراج در آوردن شتر است و فیلان است را در لالہ بر کردہ بکنک انداختند چند تو ققام بکنک انداختند بعد ازینما
 کشتی کرانیشی گرفتند بعد از کشیدن اش خواجه عبدالشہید و خواجه کلان جیبای کیش ابرہہ ہار بکنک با خلعتہای مناسب
 پوشانیدہ شد بلا فرخ و حافظ و ہمراہان ایشان جگنہا پوشانیدہ شد با بلچی کوچوم خان برادر خور حسن چلی بنبر قماش جیبای کیش
 تگہ دار فرخوایشان خلعتہا عنایت شد بہ اہلچیان ابو سعید سلطان و مہربان خانم و پسرش بولاد سلطان و با بلچی شاہچک تہا
 تگہ دار و جامہای قماش انعام شد بہ خواجه و بہ اہلچلی کلان کہ نوکر کوچوم خان و برادر خور حسن چلی باشد بکنک نقرہ طلا و بکنک
 طلا نقرہ بر کشیدہ انعام شد بکنک طلا پانصد مثقال است کہ بکنک کابل یک سیر باشد بکنک نقرہ دو صد و پنجاہ مثقال است
 کہ نیم سیر کابل باشد خواجه میر سلطان و پسران او حافظ تاشکندی و مولانا فرخ و ہمراہان او و ملا زمان خواجه و دیگر اہلچیان ہم از
 طلا و نقرہ بہ کس انعاما شد زیاد کارنا صکر خراج انعام شد دیگر میر محمد جالہ بان بکیت چوب بستن پل دریای کنک مستوجب عنایت
 شد بود باین سیر محمد دیگر از تفنک اندازان پہلوان حاجی محمد و پہلوان بملول دولی یار شینی یک خنجر انعام شد دیگر بسید دادو
 کہ میری از سرخ و از سفید انعام شد دیگر بنوکران دختر خود بمعصومہ و پسر خود بہندال چکنسای تگہ دار و خلعتہای قماش
 انعام شد دیگر از اند جان و ولایت و وطن جاہا سیر کردہ شد تا کہ شوخ و ہشیار باشد از انجا آمد ہار ہم بایشان چکنسای
 و خلعت ہای قماش و از طلا و نقرہ از رخت و از ہر جنس انعام شد بنوکران فرمان وینچی و رعایای کامر و ہم ہمین دستور
 عنایتا شد بعد از اس کشیدن فرمان شد کہ باز گیران ہندوستانی آمدہ بازیمای خود بنماندہ بولیان آمدہ کارہای خود را نمودند
 بولیان ہندوستانی بعضی کارہای نمایندہ کہ از بولیان آن ولایت دیدہ نشد است از انجلا بکی نیست کہ ہفت حلقہ را در
 پیشانی خود و در ان تعبیب کردہ چہار حلقہ دیگر را و در انکشت دست خود و در انکشت پای خود
 تعبیب کردہ چہار حلقہ دیگر را و در انکشت دست خود و در انکشت پای خود بیرونی و رنگ می کردہ
 یکے دیگر آنگہ بطریق رفتار ہاوس یک دست خود را در زمین ماندہ بیک دست و دو پاسے خود را حلقہ
 مرا نیز بونی و رنگ می کردہ یکے دیگر آنکہ بولیان ان ولایت دو چوب را پایبای خود بستہ پای چوبین کردہ
 راہ میروندہ پایبای خود نمی بیند یکے دیگر آمدہ دو بولی ہم ہمدگر اگر فتران ولایتہا یک دو سلق میروندہ بولیان ہندوستانی

همه کرد گرفته سپه سالار معلق میروند یکدیگر آنکه چوب ششش معقت کرد ایک لونی پایانش را در کمر خود نماده چوب را راست گرفته می ایستد
یک لونی دیگر برین چوب بر آمده بار بیامی باز و یکدیگر آنکه لونی خوردی بر سر لونی کلانی بر آمده راست می ایستد لونی پایانی این طرف
و آن طرف تیر کشید در وقت کار نمودن این لونی خوردی بر بالای سران لونی راست و درست ایستاده و حرکت نکرده انهم کارهای نمای
پانزدهای بسیار هم آمده در قصه که روز نزدیک نماز شام از سرخ و سفید و از سیاه بسیاری پاشیده شده غیب غوغا و اثر دایم شد میان
نماز شام و نماز خفتن پنج شش از خصه صان را پیش خود نشاندم از یک پیر پیشتر که نشسته شد صبح آن در دو پیری در کشتی
نشسته پشت به پشت آمده شد روز و شب که مسکری سفر کرده بر آمده بود آمده در تمام خصت گرفته بطرف شرق کوچ کرده
روز سه شنبه بیدن حوش و باغ و عمارت های که در دو لپور فرموده شد رفتیم در یک پیر و یک کرمی از باغ سوار شدم از پاس اول شب
پنج کرمی شده بود که باغ دو لپور رفته شد روز پنجشنبه یا زده ماه چاه شکن و تراومیت و شش سنگ و ستون و چوبهای که
در کوه پارچه یکپاره کنه شد تیار شده بود از سه پیر همین روز آب جابه کشیدن بنیاد شده سنگ تراشان و در و در کان و جمیع مزدوران
به دستور استاد کاران و مردوران اگره العا ما شد آب چاه را بخت بولیش از برای احتیاط فرموده شد که پانزده شبانه روز دم
نگرفته چرخ را گردانده آب بکشند روز جمعه پیر اول یک کرمی ماند بود که از دو لپور سواری کرده شد آفتاب هنوز نه نشسته بود
که از دریا که نشسته شد روز سه شنبه شانزدهم ماه کسی که در جنگ و لباس و اوز یک بود نو کرد پیر سلطان آمده ایچنان تقریر کرد که در
نوامی جام خمر کرد روز عاشورا مصاف ترکان و اوز یک واقع شد از وقت فرغ نماز تا پیشین جنب می نند مردم اوز یک سفید
نهار کس بودند گفت ترکان چهل پنجاه هزار کس بود سپاهی ایشان را همه نه از کس تخمین کرده بودند اما اوز یک کسان خود را در
پنج هزار کس می گفت مردم قریل با تس بدستور دم ارا به نوب زن و تفنگ ترتیب کرده خود را مضبوط کرده جنگ می کنند و
هزار ارا به و شش هزار تفنگ انداز داشته اند شانزدهم و خواب سلطان با بیست هزار جوانان خوب در میان ارا به می ایستند
امرای دیگر را از ارا به بیرون برانفار جوانان می کشند و اوز یکان میگرد رسیدن مردم بیرون را نیز کرده فرزند گرفته روان می شوند از عقب
گشته ستر در پرتال او پنجه می کنند آخر ارا به برنجیر او کرده بیرون بر می آیند اینجا هم جنگ ضرب میشود اوز یک سه مرتبه کرد
آمده می اندازند آخر عنایت الهی شده اوز یک را از بر می کنند سرداری که جویم خان و صید نمان بوسید سلطان به سلطان گرفتار
می شوند یکی بوسید سلطان زنده بود دیگر شست سلطان مقتول می شوند سر صید خان را نمی بایند تنه او را می بایند از اوز یک پنجاه
هزار کس وارد مکان بیت هزار کس نقل میرود دم امر و رعایت الدین قورچی که بشانزده روز سعادت بچونه پور رفته بود آمد سلطان
جنید و آنها بخیرید شکر کشیده رفته بوده اند از جهت فرغ بخیرید سعادت خود نتوانسته است رسید سلطان جنید زبانی گفته است که
شکر از عنایت الهی این طرفها کاری که لایق متوجه شدن بادشاه بوده باشد نمی نماید میرزا بایند بسلاطین و خوانین و امرای
این نواحی فرمان شود که در قدم میرزا متوجه شوند امید است که جمیع کارها با سانی میسر شود که چه از سلطان جنید این چنین جواب آمد
اما ملا محمد زهیب که بعد از غزوه سیگاسی کافر بنگال با بلخی کرمی دستاورد شده بود امر و زود فرامی گفتند که می آید به اسم انتظار برده شد
روز جمعه نوزدهم ماه بخون خورده یا چندی از خصه صان و خلبانخانه نشسته بودم که ملا محمد زهیب شام امروز که شب شنبه بوده باشد
آمده ملا زمت کرد کیفیت انظرفی را در بیان بیان پرسیده معلوم کردیم که نکالی در مقام امانت و یکتبتی بوده است روز یکشنبه

امرای ترک و هند را در خلوتخانه طلبید و کنکاش کردیم این سخنان در میان افتاد که نکالی ایلچی فرستاده در مقام اطاعت و بکجستی بوده است
 به نکالی رفتن خود بی صورت است اگر بخاک رفته شود در آن نواحی یک جای خزانه داری نیست که مردم شکره دی شود و طرف
 غرب بعضی جاهاست که هم نزدیک است و هم خزانه اردالی و از ایللی کافر اول یا دوق شرفی سدی یراق تو اول یا دوق یعنی مالش
 و افرو مردمش کافرا و نزدیک طرف شرق اگر چه دور است آن نزدیک است آخر سخن باین قرار یافت که اطرف غرب رفتنی
 خواهیم بود چون نزدیک است چند روز نودان کرد و از طرف شرق خاطر جمع کرده بود رفتی شود باز عینا شادین قورچی را بسیار است
 روزه با امرای پورب فرمانان نوشته و آید شده که جمیع سلطان و خوانین و جمیع امرای و اطراف آب کتک بستند پیش عسکری جمع شد
 بر سر این دشمنان بردند این فرمانها را رسانیده هر چیزی که اینجا باشد گرفته زود در راه میجا رسید بسیار بد در همین ایام از مهدی کوکلتاش
 عرضداشت که بلوچ باز آید بعضی جاها را تاخته بخت این مسئله است چنانچه سلطان تعیین کرده است که امرای اطراف از سرهند و
 سمانه مثل عامل سلطان محمد دولای و خسرو کوکلتاش و محمد علی جناب جنگ دلاور خان احمد یوسف شاه منصور برلاس
 مهدی کوکلتاش عبدالعزیز میرزا خورشید علی ولی قریل و اچا بلال عاشق جاول شیخ علی کتیکه کورخان جن علی سوادسی این همه در آن
 پیش سلطان جمع شده باشش با هم یراق سر بلوچ بروند چهار باغ سلطان حاضر شد و در هم راهی و حکم شنوی از سخن او بیرون رفت
 بخت رسانیدن این فرمان عبدالغفار اچا تعیین شدند انجنان مقرر شد که اول چنین تیمور سلطان این فرمان را برسانند از آنجا که
 با امرای که مذکور شد فرمان بر نموده هر جای که چنین تیمور میجا مقرر نموده باشد هر را با شکره ای اینجا حاضر کنند عبدالغفار خود هم درین
 لشکر باشد از سرستی ولی استامی ظاهر شود عرضداشت باینکه همان مقصد از منسوب و مقام او فرود آورده از ولایت و پرکنه
 او دور کنیم این فرمان را سپرده و سخنان زبانی را گفته و سپرده عبدالغفار اخصت داده است شب یک شبه بیست و نهم در سه پیر
 شش کبری از چون گذشته بیاید از آنکه در راه پور است تا سه شبه از روز یک شبه سه پیر نزدیک رسیده بود که باغ آمیم در اطراف
 و جنوب باغ با مراد نزدیکان جاها به نرها تعیین شد بخت خود عمارت با باغها با بنده از روز پنجمین سوم جمادی الاول در طرف
 شرق و جنوب باغ از برای حمام چنانچه تعیین نموده جای حمام را است ساختند فرمودیم که در اینجا است ساخته شده بود از
 بر خیزاندن کرسی حمام را بنید از دور یک خانه این حمام عوض ده درده فرموده شد همین روز عرضداشت های قاضی جیادیرینک
 و پورا طلبید از اگر فرستاده بهادر را محمد پسر اسکندر گرفته بوده است بجز آمدن این خبر بشکر سوار شدن را بزم کرده صبح
 از روز جمعه شش کبری از باغ نیاید سوار شده نماز شام با کرده آمد شد محمد زمان میرزا بد و پور میرفته در راه و چار شده چمن
 تیمور سلطان هم امروز با کرده آمده بوده است صبح از روز شنبه امرای کنکاش را طلبیده روز پنجمین و ششمین پورب سوارسی
 نمودن را قرار داده شد همین روز شنبه از باغ خط خیر آمد که با یون بشکر اطراف را جمع نموده سلطان اولیس را بخود همراه کرده
 با چهل پنجاه هزار کس بر سر ستم غرمت رده است و جوار شاه قلی برادر خود سلطان اولیس رفته بوده است
 ترسون محمد سلطان از بر پور رفته قبا ایان گرفته حکام طلبیده است با یون نونک کوکلتاش و پسر خورود را با مردم بسیار و جمیع
 مغلانی که بودند بکک ترسید محمد سلطان فرستاده خود هم از غنیمت است و متوجه میشود روز پنجمین و ششمین جمادی الاول بعد از سه
 کبری بفرز پورب سفر کرده از پورب برین کشتی ایوان کند تا باغ در افستان آمدیم انجنان فرمان شد که توغ و نقاره و

و جمیع مردم مشکر و بر وی باغ انظرف آید و در آن روزی که بگویند سی آینه بکشتی گذاشته بیازند روز شنبه اسمعیل پسر پادشاهی
 بنکال بود پیشکشهای خود را آورده بدیند و در آن روز در یک کوزه در یک کرانه اجاق عظیم کرده بکشت خاتمه متاد کرد
 که بر سونیه میکویند پستانید و آوردند بستور یا سه مرتبه را آورده آمده عنده است نصبت ثانیاً و پیشکشهای او را در آن روز
 گذاشته مراجعت کرد و در آن روز و شنبه خواججه عمده الحق اندازد از آب بکشتی گذاشته بچا و خوابه رفته ایشان را ملازمت کردم روز شنبه
 حسن علی آمده ملازمت کرد بکشت بر آمدن لشکر چندی در دربار باغ توقف کرد و شد روز پنجشنبه مقدمه ماه بعد از آن روز کوچ
 کرده شدند بکشتی در آمده بفرقه رموضع آوار که از آنکه بگفت کرده است فرود آمده شد روز یکشنبه پلچیان اوزبک را بکشتی
 داده شد به این میرزا ایلمچی که جویم خاک کز جویم خاک بگفت و گفتا هزار تنگه انعام شده ملاطعمای نوکر ابو سعید سلطان بنویران صحرای
 و پس از آن پولا و سلطان با چکنای تنگه و از خلعتهای فامش پوشانیده شد فرانو حال ایشان هم از نقد انعام شد صبح آن
 خواججه عمده الحق را از برای بودن در آنکه خود به کلان نیره خواججهی را که از پیش خان و سلطانان اوزبک بطریق رسالت آمده بود
 و بکشت رفتن هم تمند حضرت داده شد و بکشت تنبیت پر شدن با یون و تنبیت که ضای کامران میرزا تبریزی را در آب ایلیک طغی
 را داده هزار ساچوق ز ستاده شده جاسه که خود پوشیده بود هم کمری که خود بسته بود هم بر دو میرزا فرستاد شد از دست ملازمتی بهدالم
 خنجر مرصع و دوات مرصع و صندلی صدفکاری و نیمچه پوشیده و تنگ بنه و مفردات خطا ببری فرستاده شد دیگر قطعاً بخطا ببری نوشته بود
 فرستاده شد به یون ترجمه و اشعاری که بعد از آمدن هندوستان گفته شده بود فرستاده شد ترجمه و اشعار بعد از هند آمدن گفته
 و خطهای که بخطا ببری نوشته شده فرستاده شد از دست میرزا ایلیک طغی بکامران هم ترجمه و اشعار بعد از هند آمدن گفته شد
 و خطهای که بخطا ببری نوشته فرستاده شد روز شنبه بر می که با بل میفکنند خطا نوشته حضرت داده با قاسم و استاد شاه محمد
 سنگ تراش و شاد با بای بیلدا رتار نهایی در آنکه در دو و لپور کردنی را خاطر نشان کرده بود اینها کرده حضرت داده شد یک
 پرنز و یک شده بود از انوار سواری نموده شده نماز پیشین گذاشته در یک کوهی چند و در پاپو زبانم مضمی فرود آید شب پنجشنبه
 عبدالملک قوی را با حسن علی همراه نموده شاد جالوق را با پلچیان اوزبک بخانان و سلطانان فرستاده شد شب چهارم
 مانده بود که از ریابو کوچ نموده من وقت پنجشنبه چند را آمد بکشتی در آمد در نماز بختن از پیش چند و آمده بار دو آمد هم
 اردو در فتح پور فرود آمده بود در فتح پور یک روز ایستاد روز شنبه سحر و سحر کرد و سوار شد و نزدیک راهری نماز با جماعت
 گذاردیم مولانا محمود قاری امام بودند و وقت آفتاب بر آمدن از تبر بلندی کلان را بری بکشتی در آمده شد خطی که بیا
 بکشت نوشتن ترجمه امروز مسطر یا زده مسطر بستم همین امروز از سخنان اهل الله در دل سن تمهی شد و در برابر جا کین نام برکنه
 از پکنهای راهری کشتیها را بکنار کشیده آن شب در کشتی بودیم از آنجا از صبح پیشتر کشتیها را روان کرده در میان نماز
 بامداد که از کیم در کشتی بودیم که سلطان محمد بخش و شمس الدین محمد نام نوکر خواججه کلان را گرفته اند از خطهای ایشان و تقریر کیفیت
 و حالات کابل مشخص و معلوم شده مهدی خواججه هم در بودن کشتی آمدند نماز پیشین بلندی باغ انظرف آب که در پیش آتوده است
 بر آمده در چون غسل کرده نماز ظهر را اگر دم از جای نماز کرده شده بطرف آتوده آمده در سایه درختهای همین باغ بر بالای بلندی
 که بر آب مشرف بودند سینه جوانان را بشوخی در آب انداختم طعامهای که مهدی خواججه فرموده بود از آنجا کشیده شد نماز شام

از اب گذشته در نماز خفتن بار و آمدیم بحیث جمع شدن شکر و هم بحیث نوشتن خطها بمردم کابل او دست شمس الدین محمود
روز دین منزل توقف شد روز چهارم شنبه سلخ جمادی الاول از اتاوه کوچ نموده هشت کرده آمد در سوی داد و فرود آمده
بکابل رفتی بعضی خطها که مانده بود درین منزل نوشته شد بهامون این مضمون را نوشته شد که اگر تا حال کار معتد بهی نشده است
خود فراق دور و در این کتب که کار صلح در میان افتاده است بر هم نخورد و بیکر این بود که ولایت کابل را خالصه کردم از پسران پیشکس
طبع نکند و بیکر منهدال را طلبید و بودم دیگر کامران را خوب رعایت نمودن و آنوقت با شاهزاده ولایت ملتان را بخود کش
عنایت نمودن و خالصه بودن ولایت کابل را او امن کوچ و او روق را نوشته شده بود و بیکر چون بعضی کیفیات از خطی که بخواجه
کلان نوشته بودم معلوم می شد نصیحت امیر را بسیار تاثیر کرد این خطها را شمس الدین محمد سپرده سخنان زبانی را خاطر نشان کرد
شب جمعه رخصت داده شد روز جمعه هشت کرده آمد در چونند ما فرود آمد هشتاد و یکمین قراسلطان که بکمال الدین قیاق نام نوکر
خود که با بلچی کری آمده است فرستاده بود از معاش و اختلاط امرای سرحد و در فراق از شکوه و شکایت چیزی با بقناق نوشته بود
بقناق آنکس آمده را اینجا فرستاده بود بقناق را رخصت داده با امرای سرحد فرمائنا شد که فراق دور و در معاش و اختلاط
نیک بکنند این فرمانها را بفرستاده کسین قراسلطان سپرده از همین منزل اجازت داده شد شاه قلی نامی از پیش جلی آمده
کیفیتهای جنک را عرض کرده بود از دست این شاه قلی بشاه خط نوشته عذری رساند جن جلی را گفته روز جمعه دویم ماه رخصت
داده شد روز شنبه هشت کرده آمد در ملکو را محاولی که هم از پرکنا کالیپی است فرود آمده شد روز یکشنبه چهارم ماه نه کرده در روز
نام پرکنه از پرکنا کالیپی سر خود را تراشیده بودم در آب سنگر غسل کردم روز دوشنبه چهارم ماه نه کرده آمد
هم از پرکنا کالیپی در چیر که فرود آمده شد صبح آن روز شنبه ششم ماه چاکر سنده و ستانی قراچه فرمان ما هم را که بقراچه نوشته بود
گرفته آمده بوده است بطور من بطریق که من بدست خود پروانه می نویسم نوشته مردم سپرد و لایه پروان نواحی را به بدرقه
طلبیده در هفتم ماه جمادی الاول از کابل این فرمان نوشته شده بوده است چهارشنبه هفت کرده آمد در پرکنه آدم پور فرود آمده شد
همین روز از صبح بیست و سه سوار شده تنها شده نیم روز را که رانده آمد بکنار چون رسیدم کنار کنار چون را گرفته پایان آب بنستم
در وقت رسیدن رو بروی آدم پور بیک از انی نزدیک بار و شامیانادخته بچون خورده شد همین روز صیاق را با کلال بکشتی
اند آتم کلال بدجوی آمده بود و اگر بحیث کشتی گرفتن گفت را در اعذر گفته بیست روز مملت طلبید چهل سجاد روز از مملت
او که شست امروز ضرور شستی گرفت صادق خوب کشتی گرفت خیلی اسان انداخت بصادق ده هزار تنگه و اسپ زین و اورو
سرو پا چکین تنگه دار انعام شد با وجود که کلال افتاده بود یا لومین نگرده او را هم سرو پا و سه هزار تنگه انعام شد زمان که از راه بار
از کشتی بر آوردند تا راه ساخته زمین را هموار کرده از راه او یک بار ابر آوردن درین منزل چهار روز یک شد روز دوشنبه دوازدهم
ماه و از ده کرده آمد در کوره فرود آمده شد امروز به تخت معان آدم از کوره دوازده کرده آمد و در کوره که از پرکنا کالیپی است
فرود آمدیم از کوره هشت کرده آمد در فتح پور سپه فرود آمدیم از فتح پور هشت کرده رفتیم در سرای مهید فرود آمده شد و فرود آمدن
همین جا نماز خستی سلطان جلال الدین آمده ملازمت کرد و پسر خود را هم همراه گرفته آمد بود صبح از روز شنبه هفتم ماه
هشت کرده آمد در کوره که از پرکنا کالیپی است در کنار کنک فرود آمده شد روز یکشنبه محمد سلطان میرزا و قاسم حسین

سلطان و نی جوب سلطان و نزدیک در همین منزل آمدند روز و شنبه عسکری هم در همین منزل آمده ملازمت کرده این آمدگان
از طرف شرق به شک آمدند بودند اینچنان در مان شده که این لشکر با عسکری تمام در همان طرف کنگ بگردند هر جا که اردو فرود
آید آنها هم رو برو در آن طرف فرود آیند در ایام بودن همین نواحی از پیش متعاقب خبر می آمد که سلطان محمود یک لک افغان
جمع شده است شیخ با نیریه و این با لشکر بسیاری بطرف سرور فرستاده خودش و فتح خان شروانی کنگار کنگار گرفته بر سر
خیابان ایب شیر خان سور که سال گذشته رعایت کرده پرکن بسیاری داده درین نواحی گذشته شده بود درین افغانان آمده بود
شیرخان و چند امرای دیگر از آب گذرانده بوده اند کسان سلطان جمال الدین بنارس را نگاه توانسته اند داشت که بخت
بر آمدن سخن ایشان این بوده که در قلعه بنارس کشته باران داشته در کنگار کنگار رو برو آمده جنگ بکنند از و کدی کوچ کرده
شش کرده آمده در سه چهار کردی کرده در کنگار فرود آمده شش من بکشتی آمد در سه روز درین منزل از جهت ضیافت سلطان
جمال الدین توقف نموده شده روز جمعه درون قلعه کرده در خانن نامی سلطان جمال الدین فرود آمده شده همانا ماری کرده پارچه
و طعام کشیده بعد از طعام بخودش و پسرش بکناسی و جامه نیچو پوشانده شده موافق استدعا او و پسر کلان او بختاب سلطان
محمود مخاطب شده از که سوار شده یک کرده راه آمده در کنگار کنگار فرود آمده شده شهرک را که از پیش ما هم در منزل اول که کنگار
رسیده بودیم آمده بود همین روز خط نوشته از همین منزل خصیت داده شده خواجه کلان شیر خواجه بی از من و قالیچی که نوشته می شود می
استکسب کنانیده بودم از دست شهرک فرستاده شده صباح آن کوچ نموده چهار کرده راه آمده فرود آمدیم سن بهانلو بکشتی
آمدن منزلی که فرود آمده می شد نزدیک بود پکا داده بعد از مدتی در همان کشتی نشسته چون خوردیم خواجه عبدالشهبه در خان
توریک بوده است ایشان اطلبیدم ملا محمود را از خانان علیخان طلبیده آوردیم بکزان نشسته بکشتی از روی گذشته بکشتی
از آن بکشتی انداختم دست بیس را فرسوده شده که پهلوان صادق نگرفته به کزان میان گیری بکنه خلاف قائده فرسوده شده که
اول نبودم تران میان گیری بکنه بکشت کس خوب میان گیری کرد در نماز دیگر سلطان محمد بکشتی از آن طرف آمد خبر ویران محمود خان
پسر سلطان اسکندر که ابن باغبان سلطان محمودی گفتند آورد نماز پیشین جاسوسی که از اینجا رفته بود خبر ویران شدن این
باغبان را می آورد در میان دو نماز عرض داشت تاج خان سارنگی می هم خبر جاسوس موافق آمد این کیفیت با سلطان محمود
آمده بمرض رسانید آمد چهار راجا صحر کرده بوده اند کنگار کنگار هم انداخته بوده است خبر تحقیق آمدن ما را یافته ویران شده و طور از آنجا
می خیزد افغانانی که بنارس گذشته بودند هم باضطراب برشته در کنگار کنگار آب و کشتی غرق شده پاره مردی باب میروند صباح
آن بکشتی آمد تیمور سلطان و توفیق بوغا سلطان در نصف راه بکشته خورد و نوش فرود آمده ایستاده بودند سلطان را
هم بکشتی طلبیدم توفیق بوغا سلطان به کرده بوده است باوتندی برخاسته باران باریدن گرفت طریقی شد هوا باعث همچون
خوردن شد با وجود آنکه روز گذشته همچون خورده شده بود امروز هم همچون خوردیم بمنزل آمد صباح آن در همین منزل توقف شد
روز سه شنبه کوچ کرده شد در برابر او یک ارال کلان بنبره داری بوده است بکشتی گذشته اسپ سوار ارال ماسیر
کرده در یک پیر آمده و کشتی در آمد در وقت سواره میر کردن در کنگار رو یا غافل از بالای می برتر قیده گذشته بود در آن
بر جمعه ز خورده پیریم من فی الحال جسته خود را بکنانده ختم اسپ هم پیرید اگر من بالای اسپ می بودم غالب این بود که

با سبب همراهی پریم همین روز در ریای کنک راست انداخته آب بازی کرده گزشتیم یک دست راسته دم بسی و دست
 گزشتیم باز دم گرفته دست زده گزشته بودم در ریای کنک مانده بود در موضع جمع شدن در ریای کنک ریای چون رسیده بطرف چپ
 کشتی را کشانده در یک پر و چهار کتری بار دو آدم روز چهارشنبه از دو پر لشکر از در ریای چون گزشتیم گرفت چهار رفته
 کشتی بود روز جمعه نوزده ماه حجب من از آب گزشتیم روز دوشنبه چهارم ماه از کنک چون بغزیت بهار کوچ نموده شد پنج زده گشته
 در لو این فرود آمدیم من همان طور یکشتی آمد تا این روز مردم لشکر از آب میگذشتند از ابهای ضرب زن و ار را که از ادا پور
 اکتی با بر آورده شده بود فرمان شد که از پیاک بار در کشتی انداخته یکشتی بیاید در منزل فرود آمده شد کشتی کیران را یکشتی
 انداختم با پهلوان لاهوری کشتی بان دوست پس خبر کشتی گرفت تلاش بسیاری کرده به تشویش دست انداخت بهردوسی آنا پی
 انعام شد پیشه چهله دار و کل لای و اربابی بوده است آتوس میگذشته انداز برای گزردین و راه ساختن و روز درین منزل توقف
 شد به اسب و شتر بلند تر که ریافت شد از ابهای بار و از آن که بجهت سنگهای ناهموار داشتن اونمی توانست است بر آمد
 از ابهای بار و در فرمان شد که از هماغانه دانش روز پنجشنبه از آنجا کوچ نمودن تا جایی هموار شدن آب توس یکشتی آمد از جا
 همراه شدن آب از کشتی بر آمده سوار شده بالای آب توس کشته نماز دیگر بار دو که از آب گزشته فرود آمده بودند آمده شد
 امروز شش کرده آمده شد صبح آن در آن منزل مقام شد شبه کوچ نموده دو زده کرده گشته به نیلا مار کنک آمده شد
 از آنجا کوچ کرده شش کرده راه گذاشته به نیلا مار کنک آمده شد از آنجا هفت کرده در تانور آمدیم در همین منزل از چهار
 باقی خان با پسرانش آمده ملازمت کرد درین ایام عرض داشت محمد بخشی آمد که از کابل کوچ و اوروق بختی می آمده بود است
 روز چهارشنبه از آن منزل کوچ نموده در قلعه چهار راه سیر کرده از چهار مقدار یک کرده گزشته فرود آمده شد در زمان کوچ نمودن
 از پیاک در وجود من جراحت آبله پیدا شده بود درین منزل کردنی معالجه را که حال در روم پیدا شده بود کردم چ را در دیگر
 سخانی جو شانه جرحت را بخساکم او گزشتیم کمتر شدن گرفت آب گرم او شستم تا دو ساعت نخورد
 و نک شد در همین منزل کسی گفت که در آن کنار اردوشنیز و کرک دیده اند محبتش از آن راه که چسب که کردیم فیلیار
 آورده شده بود شیر و کرک بر آمد از کنک رجر که یک کاوش محبت بر آمده بود است امروز با دندی برخت کرد و غبار بسیار
 شویس داد گشته رسیده در کشتی در آمده بار دو آدم اردو از نارس دو کرده بلند تر فرود آمده بود در جنگل نواحی چار فیلیار
 می بوده است ازین منزل رفته خیال شکار فیلیار ششم باقی خان خبر آورد که محسود نجا در کنک آب سون است امرار طلب سینه
 ایثار نمودن بر غرضیم شورت کرده شد آخر برین قرار یافت که در اردو از کوچ گزشتیم در ننگ گشته شود از آنجا کوچ نموده
 ز کرده گشته در کرد ربلوه فرود آمده شد از همین منزل شب دوشنبه بیستم ماه طاهر را با کرده فرستاده شد بکابل آمدگان ز راه
 که بطریق قومانده انعام شده بود برات انسا را گرفته رفت همین روز گزشتیم آدم از مسیح پیشتر در کشتی در آمده شده بود به پاس
 همراه شدن کودی کباب جو پور است رسیده بگشته اندکی بالای آب کودی رفته باز گزشتیم اگر آب یک تنگی است اما گزشتیم بد
 و مردم لشکر بگشته و سال اسپ را هم شناسانیده میگذشتند منزل سال گزشته را که از آنجا بچو پور رفته شده بود سیر
 کردم با موافق از بالای آب پیدا شد با و بان گشته سخانی که شبیه گشته کلانرا بستند خیلی خبر آمدار دواز آمدن نیار س

یک گروه بلند تر فرود آمد و بود از روز دوی مانده بود که بمنزل رسیده شد توقف نمانده کشتی های که از عقب مامی آمد
 زود تر آمده نماز خفتن آمد از چهار فرمان شده بود و غل یک در هر کوچ بطناب پیمایش راه راست را طناب بر بند هر گاه که
 من در کشتی در ایام لطفی بیک کنار دریا طناب بر بند راه راست یازده گروه بوده است کنار آب شرده گروه صبح آن
 در آن منزل توقف شد چهارشنبه هم بکشتی آمده از غازی پور یک کرد پایان تر فرود آمد و شد روز پنجشنبه در همان منزل
 محمود خان کوخانی آمده ملازمت کرد همین روز جلال خان بهار خان بهاری و از فرید خان و نصیر خان و شیر خان سووردیکر
 از علاء اول خان سووردیکر از چندی امرای افغانان عرض داشت های ایشان آمدیم امروز عرض داشت عبدالغزیز میر انور آبد
 از لاهور در هشتم ماه جمادی الاخر نوشته بوده است در همین روزی که این عرض داشت می نوشته چاکر سنده و ستانی قراچه که
 از نواحی کالی فرستاده شده بود میرسد در عرض داشت عبدالغزیز مذکور بود که عبدالغزیز و مقرر شده با در نیم جمادی الاخر در بیلاب
 پیشوا از کوچ میروند عبدالغزیز تا جناب همراه آمده از جناب جدا شده پیش تر با لاهور آمده این عرض داشت را فرستاده بوده است
 جمعه کوچ کرده شد همان طور من بکشتی آمده منزل تاریائی آفتاب گرفته شده بود و روزی گرفته شده بود
 چو برابر بر آمده سیر کرده در کشتی در آدم محمد زمان میرزا هم از عقب بکشتی آمده با یکس از میرزا سجون خورده شد
 اردو در کنار آب گرم ناس فرود آمده بود ازین آب کرناس بندوان بسیار پیر میکرده بودند و آن پیر
 ازین آب نگذشته در کشتی در آمده بکنک از روبروی این آب گذشتند معتقد ایشان این چنین است که این آب اگر
 بکسی برسد عبادت او را ضایع می کند و وجه تشمیه او را هم بهمین مناسب گفتند کشتی آمده اندکی بالای این آب رفته باز
 بر کشته بطرف شمال کنک گذشته در کنار آب کشتیها را ایستاده کرده شد جوانان یکپاره شوخی کردند باز کشتی گیری کردند
 ساقی محسن دعوی کرد که چهار پنج کس را میان گیری می کنم یک کس گرفت در حال افتاد دومی شادمان بود محسن را انداخت
 نخل و شغل شد کشتی گیران هم آمده کشتی گرفتند صبح آنروز شبانه از جهت فرستادن کسان بدین آب گذر کرناس
 نزدیک بیک پیر کوچ کرده شد من سوار شده بطرف کنک تا یک کرده بالا روی آب کرناس نشستم از جهت دوری گذر
 با کشته ها نظور بکشتی بارده ادم وارد و از او سر یک کرده پیشتر فرود آمده بود امروز باز روی میج را کردم اندکی گرم تر بود
 وجود من پر خون شد خیلی قشوریش کشیدم پیشتر یک خورده جله دار می پروده است بجهت راست ساختن راه آن صبح
 در آن منزل توقف کرده شد شب دو شبانه پیاده هند و ستانی که خط عبدالغزیز آورده جواب انرا نوشته فرستاده شد صبح
 دو شبانه بکشتی ادم بجهت بار کشتیها را کشیده آوردند سال گذشته در منزل روبروی بکسر که بسیار نشسته شد بود برابر آن
 رسیده از آب گذشته آن منزل را سیر کرده شد در کنار دریا بجهت فرود آمدن نهیما کرده شده بود غالباً از چهل پیشتر از پنجاه
 کمتر بوده روزی به بالای مانده است دیگر از آب ویران کرده است بکشتی در آمده سجون خورده شد از اردو بلند تر یک ارسل
 کشتی را ایستاده کرده پهلوانان را کشته اند ختم نما خطن بارده آمده شد سال گذشته همین منزل که اردو فرود آمده است اب کنک
 من بدستک گذشته بعضی اسپ سوار شده بعضی شتر شده سیر کرده شده بود از روز اینون خورده بودم صبح از روز سهشنبه
 که میر بروی و محمد علی رکاب دار را بابا شیخ این سرداران را با مقدارد و صد جوان خوب بجهت خبر گرفتن ازین مخالفان

فرستاده شد از همین منزل باطلی نکاله فرمان شد که این بر فصل سخن را عرض داشت کند روز چهارشنبه یونس علی را بجهت زمان
 فرستاده شد که از طرف بهار استمر اجبی بکنند خبر می آورد کس شجره ای بهار با عرض داشت خبر یافته بر آمدن بهار را آید
 بود و پنجشنبه تروی محمد جنگ جنگ از ترک و امرای هند و کشتن نهادن ایشان با هزار کس همراه نمودند بمردم بهار فرمانهای
 استمالت نوشته رخصت داده شد خواجهمرشد عراقی را سربکار بهار دیوان کرده بروی محمد همراه کرده فرستاده شد صبح آن محمد زمان
 میرزا ارستن را قبول کرده از شیخ زین دیونس علی بعضی خیرها عرض داشت کرده یکبار کسی را بطریق کلمک طلبیده است بعضی
 جوانان را محمد میرزا برای کلمک نوشته باز بعضی را انوکر ساخته روز شنبه غده ماه شعبان ازین منزل سه چهار روز گذشته کوچ کرده
 من امروز سوار شده بوج پور و بهیله را سیر کرده بار دو فرود آمد محمد علی و آن سرداران را که بجز فرستاده شده بود در راه یک
 جماعه کافر از یک ده بجای که سلطان محمود بوده است میرسند سلطان محمود بمقدار دو نفر کس بوده است خبر آن قزاقل ریاخته
 ویران می شود و در پیش خود را کشته کوچ می کند یک سردار خود را بطریق قزاقل مانده بوده است ازین جوانان تا میست کس
 میرسنده نمی تواند ایستاد و مانده می گزید چند کس ایشان را فرود آورد یکی را سربیده یک دو از جوانان خوب ایشان رانده
 آوردند صبح آن کوچ نموده بکشته آمدم درین منزل محمد زمان میرزا را سرو پای خاصه و کمر شمشیر و تاجاق و چتر عنایت کرده بجهت
 ولایت بهار را نوزده از سربکار بهار یک کرد و بجهت و پنج لاک خالصه کرده دیوانی او را در عده مرشد عراقی شد روز پنجشنبه
 از آن منزل کوچ کرده من بکشتی آمدم همه کشتیها را ایستاده کرده چون من رسیدم فرمودم که کشتیها را روان کرده بجهت جنگ
 و کربنده انداز عرض دریا هم زیاد مانده با وجود آنکه جمیع کشتیها جمع نشده بودند چون بعضی جا پست و بعضی جا عمیق و بعضی جا بنا روان بود همین
 طور بسیار توانستم برود و جنگ کشتیها یک کربالی نمایان می شود برابر رانی یک ماهی از ترس کربالی ان چنان بلند می جود که
 آمده در میان یک کشتی می افتد گرفته آوردند در وقت رسیدن منزل کشتیها را نام مانده کشتی کلان قدیم باری را پیش تر سوار
 تمام شده بود اسایش نام گذشته شد همین سال پیش از سوار شدن ببلشکر ارایش خان یک کشتی ساخته پیش کش کرد و همین
 آمدن بر آن هم تالار فرمودیم بستند این کشتی را ارایش نام مانده شد و کشتی که سلطان جلال الدین پیش کش کرده بود تالار
 کلانی کتانیده شده بالای این تالار یک تالار دیگر فرموده شد این را کجایش نام گذاشته شد یک دگر زورق خورد چو کندی دار
 را که بجهت بهر کاری و همی فرستاده می شد این زورق را فرمایش نام مانده شد صبح آن روز جمعه کوچ کرده نشد جمیع کار و مهم
 محمد زمان میرزا اسرا انجام شد بعزمیت بهار یک دو کرده از اردو جدا شده فرود آمده بود همین روز آمده از من رخصت گرفت
 دو جاسوس از لشکر نکاله آمده گفت که نکالیان بسرداری مخدوم عالم کنار آب کند یک درمیت و چهار قسمت کرده فصل می برخیزانند
 بسردار حی سلطان محمود افغانی که کوچ داد و زورق خود هالی را تند کند نشستن نگذاشته بخود با همراه کرده اند بجز آمدن این خبر چون احتمال
 جنگ شد محمد زمان میرزا را منع کردیم شاه سکندر ابا سیصد چهار صد کس به بهار فرستاده روز شنبه کس داد و پیش جلال خان بهار
 آمد نکالیان اینها را بچشم نگاه می داشته اند مرا گفته از نکالی ضرب است جنگ کرده جدا شده از آب گذشته دنو احوی بهار رسیده
 بلا زمت متوجه بوده اند همین روز باطلی نکاله سبایل متا فرمان شد که پیشتر نوشته فرستاده شده فصل را جوازش دیر شده خط نوشته
 فرستد که اگر در مقام اخلاص و کیمتی هستند خود جواب می باید داد که زود بیاید شب یک شب کس تروی محمد خان جنگ جنگ

آمده صباح چهارشنبه پنجم ماه شعبان ازین طرف قراول ایشان می رسد از دو اژده انطرف شتقداری بار اگر نخته میرود
 روز یکشنبه از ان منزل کوچ کرده در پرکنه اری فرود آمده شد درین منزل خبر آمد که شکر فرید با صد صد و پنجاه کشتی در جای جمع
 شدن آب کنک و سرود در آن طرف اب سرد نوشته بوده اند چون بانگالی صالح کونه بود همیشه در این زمین کارها از جهت تبیین
 کار صلح را پیش گرفته شده است اگر چینی ادبی کرده آمده بر سر راه مانسته است اما قاعده دایمی را امری داشته باطلی بنکاله
 اسماعیل متناظر ملا محمد مذہب را همراه کرده همان سخن اول را گفته مقرر شد که حضرت داده شد روز دو شنبه ایلچی بنکاله
 بلازمت آمده بود در خفتش را با او گویانده شد و این هم مذکور شد که بخت دفع غنیمت ازین طرف و از آن طرف متوجه خواهیم شد آب
 در زمینی که بشما تعلق دارد ضرر و آسیبی با او نخواهد رسید چنانچه از ان سه فصل سخن یکی این بود که شکر فرید را بگو که سر راه را گذاشته
 تجرید بیاید از ترک هم چند کسی را با او همراه کنیم هم فرید را استمالت داده بجای ایشان بیارو اگر بر سر گذر و در این سخنان بخت با
 در مقابل ترک نکلند هر بی که بر سرش بیاید بر بند بر ما است که پیش او بیاید از سخن خود بر آید روز چهارشنبه با ایلچی بنکاله اسماعیل
 بیستاهفت متاعی پوشانده الفام کرده شد و پنجشنبه شیخ جمالی را به دو دوپهش جلال الدین خان با فرمائش استمالت و سخنان
 عنایت فرستاده شد همین روز نوکر ما هم آمد از آن طرف باغ صفا از و راهی جدا شده بوده است خطما آورده روز شنبه ایلچی عراق
 مراد قوری را دیده شد روز یکشنبه بلا محمد مذہب یاد کار بهای متعادی را سپرده حضرت داده شد روز دو شنبه خلیفه را و بعضی
 امر را فرستاده شد که از یکی گذشتن در بار اخطا بکنند چهارشنبه با خلیفه لویدین میان دو آب فرستاده شد بخت با
 سیر کردن نیلقر را از طرف جنوبی نزدیک اری سوار شدم در وقت سیر کردن نیلقر را ریشنگ کوزن بود تخم بستن نیلقر را آورد
 بپسته تری ایله شباهتی خوب یک چیز لیت گلش نیلقر باشد هندوستانی کول لگری میگویند تخمش را داده از آنجا سوهن را نزد
 گرفتند رفته سوهن را قفج کردیم پایان آب سوهن دخت بسیاری نموده شد گفتند که میراست قبر شیخ یحیی پدر شیخ میرزا نجاست
 چون اینمقدار راه نزدیک رسیده شده بود از سوهن گذشته پایان آب سوهن دو سه کرده آمده میرا سیر کرده از میان باغات
 او گذشته مزار را اطراف کرده در کنار سوهن آمده غسل کرده نماز پیشین را بپگاه او کرده بطرف او و متوجه شدیم بخت فریبی چند آب
 مانده چند دیگر را گیرانده بود چنگسی گذاشته توان شد که سپان مانده شده را جمع ساخته خنک کرده و دم داده اضطراب نکرده بیایند اگر
 این چنین نمی شد خیلی اسپ ضایع می شد فرسوده بودم در وقت برگشتن از میر یک کسی از کنار سوهن تار دو قدم یک اسپ را
 بشمار دویست و سه هزار و صد قدم شمرده بود که چهل و شش هزار و صد قدم باشد که یازدهم و نیم کرده است از میر تا سوهن
 نزدیک پنجم کرده بود کشتی دو اژده کرده در رفتن آن طرف و این طرف سیر کرده رفته شده پانزده شانزده کرده نزدیک سی کرد
 امر و سیر کرده شد از پر اول شب شش کرمی شده بود که بار دو آمده شد صباح آن روز پنجشنبه از جوینور سلطان جنید بلا سر
 و جوانانی که در جوینور بودند آمدند از جهت دیر آمدن عتاب و خطاب کردند در میانتم قاضی ضیا را طلبیده در یافتیم همین امر
 در امرای ترک و هند را بمشورت طلبیده در باب گذشته آب کنکاش کرده شد سخن باین قرار یافت که بر بلند می بیاید
 در یابی کنک و در یابی سرود استاد علی قلی و یک فرنگی و ضرب زن را گذاشته بافتنک اندانند بن بسیار از آنجا انگیز
 جنگ بکنند از جای جمع شده دو آب پایان تره در و بروی خرمنه که یک خیل کشتی بسیار است استاده است از طرف بار

در بای کنک مصطفی و ادوات خود را کمل و میا که بجنک مشغول شود و فنک انداز بسیاری باین هم باشد محمد زمان میرزا
 و این نوشته شد کان از پس پشت مصطفی فرود آمده کجک شوند با استاد علی قلی و مصطفی لضر بزن انداختن و و یک ماندن
 یلجا بر خیزانده بجهت جاساختن بریلدر و کبار بسیار محصلان تعیین کرده شد به آوردن و جمع نمودن اسباب و مصالح آن مشغول
 شده عسکری و این خوانین و سلاطین مسطور شده و نیز رفته از کدر بلدی سره را که رفته در وقت یلجا کردن آنرا نظریه عمل
 و مستعد شده و بر سر غنیمت بیایه درین اثنا سلطان جنید و قاضی ضبا عرض کرده اند که مشتت کرده باشند ترکند بود روی زر زین
 شده که از جلال بانان یک دوی را و کسان سلطان جنید و محمود خان و قاضی همیار گرفته رفته کفر به بیند اگر کدر باشد بهمان کشت
 شود در میان مردم این سخن بود که بنکالیان بکدر بلدی هم خیال پس تعیین نمودن داشته اند و فرستاد شد ار سکندر پور
 محمود خان آمد که بکدر بلدی تا پنجاه کستی جمع نموده بکشتی بانان مردوده ام تا کشتی بانان او از آدن بنکالی شنیده بسیار
 متوجه اند چون که یافتن آب سره دیتی بود بدی که بجهت دیدن کدر رفته بودند توقف نکرده روز شنبه امر را بمشورت
 طلبد که گفتم که از سکندر پور و جرموک تا داده و هر اچ همه جا که راهی دریای سره است باین چنین کرده است ستره فوج بسیاری
 را تعیین می کنم که از کدر بلدی کشتیها که رفته بر سر اینا بیایند آمدن اینها استاد علی قلی و مصطفی به توب و فنک و ضرب زن و
 فرخی بجنک مشغول شده ایشان را بر آورده ما هم از دریای کنک که رفته با استاد علی قلی کمک تعیین کرده است و کمل شده
 بایست فوج که رفته شنبه چون ز یک رسید ما از پنجاه جنک انداخته زور آورده بکدر محمد زمان میرزا و آن طرف تعیین شده
 از طرف بهار دریای کنک پیش مصطفی بجنک مشغول شوند سخن - با پنجاه ار او شد طرف شمال دریای کنک را چهار
 فوج کرده عسکری را سردار ساخته بکدر بلدی فرستاده شد یک فوج عسکری بانو کران خود یک فوج دیگر سلطان بهار الیه
 شرفی یک فوج دیگر سلطانان او ز یک قاسم حسین و پنج سلیمان و نایک آتش سلطان و محمد خان ماتو و غاری پوری
 و کوکی با آتش و قمر پیش او ز یک و قرمان چربی حسین خان نادر بانان یک فوج دیگر موسی سلطان و سلطان جنید بهار
 و به شتری که در جو پور بود بجهت آمیت بر رکن محصلان تعیین کرده شده که همین شب که شب یک شنبه باشد آن لشکر را
 سوار بکنند صباح یک شنبه لشکر از کنک که ستم گرفت من و یک پروردگشتی در آمده که شتم به شده بود که روی زرد
 آنها که بیدین که رفته بودند آنند که خود نیافته اند خبر داده و خوردن کشتیها و فوج تعیین شده را آوردند و ز سه شب به از
 جای گذار آب که شسته بودیم کوچ کرده نزدیک بجای جنک که همراه شدن دو آب است نزدیک بان در یک آن
 آمده فرود آمده شد من خود رفته فرخی و ضرب زن انداختن استاد علی را تلفیح کردیم همین روز استاد علی قلی بسنگ فرخی و
 کشتی رازده شکسته غرق کرد و یک کلان بجای جنک برده بجهت ساختن جای آن ملا غلام را محصل گذاشته چند
 از یسا و لان و جوانان جلد را با و کمک تعیین کرده برشته آمده در برابر در و در یک ارالی همچون خوردیم این شب بجهت
 پاک شده کشتی را نزدیک بخراگه آورده شب بهانجا نیکه کردم این شب غریب واقعه دست و او نزدیک بسه پر شب
 و کشتی سواران غوغا بر آمد هر کدام یک چوب کشتی را گرفته او را در کله طرا کرده گرفتن کشتی فرمایش کردن در آن خط
 کرده بودم در پیلوی کشتی اسایش بود یک یک تو تفنار انجا بود از خواب چشم واکرده می بیند که یک کس بکشتی اسایش

دست زود در خیال بر آمدن است بر سر او سنگ میزند و در وقت فرود رفتن از آب بر آمدن بر سر تو نقاره شمشیری انداخته
 و اندکی زخم کرده بود و آن طرف آب میگذرد و غوغا ازین جهت بوده است شبی که اریق آمده بود نیم نزدیک بکشتی بگذر و تو نقاره
 چند هندوستانی را رانده دو شمشیر و یک خنجر ایشان را آورده بودند خدا تعالی نگاه داشت پیست اگر تیغ عالم نجیب
 ز جایی که خبر در کی تا نخواهد خدای صبح آن روز چهارشنبه در کشتی کنجایش در آمده بجای که سنگ می انداختند
 نزدیک آمده هر کس را بیک کاری تعیین کردم بسر داری اوغان تردی مغول مقدر نهرا جوان را فرستاده شده بود که
 دوسه گروه بلند تر بهر طور کرده از آب بگذرند اینها در وقت رفتن از برابر دوی عسکری با میست سی کشتی بنکالیان که
 از دریا که نشسته پیاده بسیاری بر آمده در خیال دست برد نمودن بوده اند میر سید اینها اسپ انداخته که نیر اینده چند کس
 ایشان را گرفته سر بریده کس بسیاری را به تیر زده هفت هشت کشتی را می گیرند هم امروز از طرف محمد زمان میرزا هم
 با چند کشتی بنکالیان رفته بر آمده انگیزه جنگ می کنند از آن طرف زور آورده بنکالیان را که نیر اینده مردم سه کشتی در آب
 غرق میشوند یک کشتی را بدست آورده پیش من آوردند اینجا با چهره خوب کشته زور می آورد فرمان شد که با هفت هشت
 کشتی که اوغان بر روی و آنها که گرفته بودند محمد سلطان میرزا که خواجہ پولس علی اوغان بر روی و آن جماعه که پیشتر بخت
 که شستن مقرر شده بود کشتیها را پکاح و تاریکی کشیده بگذرند همین روز که از عسکر کس آمده بود که از آب بی یابانی
 که شستن خود اصباح که پنجشنبه باشد بر باغی خواهند آمد فرمان شد که گذشتار هم عسکری همراه شده بر سر غنم بردند نماز
 پیشین از پیش استاکس آمد که سنگ تیار شده است چه فرمان می شود فرمان شد که این سنگ نیند از و تا رفتن من
 باز یک سنگی دیگر تیار بکنند در نماز دیگر و روزی خورد بنکالی در آمده در جایکه بلجار برداشته شده بود دستم آستاکس
 نوبت سنگ کلان انداخت باز چند مرتبه فری انداخت بنکالیان باتش بازی شهرت داشتند این مرتبه خوب ملاحظه
 کردیم یک جای را چاغ کرده نمی اندازند بهر طور باشد می اندازند همین نماز دیگر فرمودیم که دریای سرد از پیش ایشان
 یک چند کشتی را کشیده بی تماشایی و بی پناه تا بیست کشتی را کشیده گذشتند فرمان شد که ایشان تیمور سلطان
 نوبه یوغا سلطان با با سلطان ارایش خان شیخ کوزن در جای که این کشتیها کشیده شده است رفته کشتیها را
 محافظت بکنند از آنجا بر کشته در یک پاس بار دو آدم نزدیک به نیم شب از کشتیها بالا کشیده شده خبر آمد که فوجی
 که تعیین شده بود پیشرفت ما کشتیها را کشیده میرفتیم که کشتیهای بنکالی بجای شکی را گرفته جنگ کردند بیای یک
 کشتی بی ما سنگ رسیده پالش شکست نتوانستیم گذشت صبح پنجشنبه از مردم بلجار خبر رسید که کشتیهای
 بالا تمام آمدند سوارهای ایشان تمام سوار شده و بروی فوج ما که می آمد متوجه شدند من هم تیر سوار شده بر کشتیها
 که شب گذرانده شده بود آدم کس دو اند شد که محمد سلطان میرزا و جماعه که بگذشتن مقرر شده بودند بی توقف
 گذشتند عسکری ملحق شوند ایشان تیمور سلطان تخته یوغا سلطان که بر سر این کشتیها بودند فرمودم که بگذشتن
 مشغول شوند با با سلطان بجای مقرر شده نیامده بود فی الحال ایشان تیمور سلطان بیک کشتی سی حمل
 نو که خود اسپان خود را در کنار کشتی گرفته گذشتند از عقب ایشان یک کشتی دیگر هم روان شده که شسته

ایشان را دیده از بنکالیان پیاده بسیاری با آنها مشوجه شدند هفت هشت نوکر تیمور سلطان سوار شده در روبرو
این پیاده مارفته تا سوار شدن سلطان زور خود کرده پیاده ها را اطرف سلطان کشیدند تا این وقت تیمور سلطان هم
سوار شده کشتی دوم هم گذاشت با سی و پنج سوار پیاده بسیاری تاخته خوب گریزاند خیلی کار نمایان کرد اولی حسرت
چسپان و بی تحاشا از همه پیشتر گذاشت دوم آنکه بر سر پیاده بسیاری به کس کم خوب رفته گریزاند تونته بونا سلطان
هم گذاشت کشتی پانی در پی گذاشتن گرفتند لاهوری و هندوستان هر کس از طرف خود یعنی بدستنی گذاشتن گرفتند این
حالت را دیده دشتیهای بنگالی روبروی طجاری آب پایان بگریختن رواندند درویش محمد ساربا و دوست ایشاک آقا و
نوریک و بعضی از جوانان دیگر از روبرو طجاری گذاشتند سلطان کس دو اینم که گذاشتگان را خوب جمع کرده چون فوج میتس
نزدیک برسد از پهلوی او کشته نعیم دست فانی بگفتند که شتار اساطانان بخود همراه ساخته سپه چهار توپ شده بطرف نعیم شتو
شدند اینها چون نزدیک رسیدند مردم نعیم پیاده های خود را پیش انداخته با سایش توقف کرده مانده روان می شود از فوج
همراه عسکری مقرر شده و کوکی بجاعت خود میرسد از این طرف سلطانان رسیده دست می کنند نعیم را فرود آورده گرفته روان
می شوند و نسبت را و نام کافر معتبری را کوکی می گیرد فرود آورده سرش را می بزند و پانزده کس او بر سرش فرود می آید هماغنا
می گشتند توخته بونا سلطان از پیش نعیم رفته تاخته خوب شمشیر میرساند دوست ایشاک آقا هم شمشیر میرساند مغول عبدالوفا
و برادر خود او هم شمشیر میرساند مغول با وجود آنکه آب بازی نمیداند که بچنبد از دریا که اش کرده می گذر کشتیهای من
عقب بود یکشتی کس فرستادم کشتی فرمایش پشته آمد در کشتی آمده گذاشته منزه های بنکالیان را سیر کرده در کشتی
کنجایش در آمده بالای آب کشادم میر محمد جالبان عرض کرد که دریای سردار را از بلندی گذاشتن بهتر است فرمان شد مردم
شکر از جایی که او گفته بود بگذشتن مشغول شوند بجه سلطان میرزا و آن برادران که بگفته گذاشتن فرمان شده بود در وقت آب
که شستن کشتی بیکه خواجه غرق شد بیکه خواجه بر حمت حق رفت نوکر و ولایت او را به برادر خود او خواجه قائم عنایت کردم نماز
پیشین در اثنای غسل سلطانان آمدند توفیق و ستایش کرده از عنایت و شفقت امیدوار کردم عسکری هم در همان اثناء آمد
اول کار دیدن عسکری بود شوکوفش خوب شد آن شب چون هنوز اردو نگذاشته بود در یک ارالی کشتی کنجایش تکبیه کردم
روز جمعه در شمال دریای سردار از توابع فریدا پرنکه زمین در کونیه نام موضع فرود آمده شد روز یکشنبه کوکی را
با عیشش بجای پور بجهت گرفتن خبر فرستاده شد شاه محمد معروف که در آمدن سال گذشته او را رعایت کرده کلا
کرده ولایت سارن داده شده بود چند مرتبه خوب با رفت معرفت پذیر خود را دو مرتبه جنگ کرده زیر کرده گرفته بود در وقت
گرفتن سلطان محمود بهار را بعد رفتن من و شیخ بایزید بر سر او چاره توانسته کرد و با ایشان همراه شده بود درین ایام هم چند
نوبت عرضند اشت او آمده بود در میان مردم از و سخنان پریشان می گفتند بجز گذاشتن عسکری از کذر بلدی با جمیعت خود
آمد عسکر بنکالیان آمده در بودن همین مثل آمد و طراز مست کورین ایام از بین و شیخ بایزید متواتر خبر می آمد که در خیال گذاشتن
دریای سردار بوده اند در بین ایام از سنبل غیب خبری آمد علی یوسف که در سنبل بوده طوری ضبط و ربط کرده بود خودش و یک محبت
طوطی پیشش در یک روز حجت حق میروند بجهت ضبط و ربط سنبل مقرر شده که عبدالقد بر دو روز جمعه پنجم رمضان

عبدالله را پس بخت نصرت داد شد و همین آری ام عرض داشت چنان تیمور سلطان آمده بود که از امرای مقرر شده از دست
آن کوچ از کابل نتوانسته اند جدا شده و بعضی دیگر با سلطان تانعه کرده راه یک ایلیزار رفته بلوچ را خوب زیاده
کردند زبانش چنان تیمور سلطان و سلطان دوله و محمدی یعنی امرای آنجا و جوانان فرمان شده که با چنین تیمور سلطان
در آن جمع شایسته و بیارشا و بایست مخالفان به طرف که رو آه رفت با طرف متوجه شوند و روز و شب هشتم ماه جلال خان سپهره دریا خان که شیخ جمالی
بخت او رفته بود با جمیع امرای معتبه خود آمده ملازمت کرد امروز یحیی خانی که پیشتر برادر خود در اوستاده اظهار بندگی کرده بود فرمان بخت
نشد چون بخت بخت هزار افغانان توانی بامیده ای آمده بودند انار انار امید نگردد از بهار یک کرد و خالصه نموده چنانکه یک محمود و خان خانی
عنایت کرده ماند بود همین جلال خان سلم داشته شد یک کرد و دیگر که مانند هم قبول کرده بخت تحصیل این زر
ما غلام بسیار در اوستاده شد به محمد زمان میرزا اولایت جوپور را او ده شش شب پنجم غلام علی نوکر خلیفه پیش از این
میتابه الفتح نام نوکر شاهزاده میکران فصل سخن را برده بود با همان ابوالفتح به آن خطها شاهزاده میکران حسن خان شکر
در بر که بخلیفه نوشته بود آورد و آن سه شرط را قبول کرده طرف نصرت شاه بخود گرفته سخن اصلاح را در میان آمد
است اما چون این یورش بخت وقع افغانان باخی بود ازین باغیان یعنی سر خود اگر گفته کم شده بود بختها آمده چاکری
و بندگی قبول کردند اندکی که مانده بودند دست نگرنگالی بودند آنرا بنگالی بخود گرفته بختها از یک سیده بود با هم
مقابله آن باشرائطه کورد سخن اصلاح نوشته فرستادیم که یافته باقی همراه شده تا رسیدن من هر چه از دست بخت
تقصیر نکنند همین نماز دیگر شاه محمد عرف خلعت خاصه و چاق عنایت کرده نصرت داده شد به دستور سال گذشته
سارن را بوجه علوفه و کندله را بخت ترکش بندگانه داشتن عنایت شد هم امروز با سمیع حلوانی از سردار هفتاد و
دولک وجه عنایت کرده خلعت خاصه و چاق عنایت کرد و خصصت داده شد مقرر آنچنان شده که هر کدام بجان سپهر
و برادر خود همیشه در اگر ملازمت می کرده باشد گنجایش و درایش با دو کشتی بنگالی که از کشتیها در نیولا از بنگاله بدست آورد
انتخاب شده بود و در عهد بنگالیان کرده شاه از در زمانی بغاری پور بر بندگشتی اسالیس و فرمایش را فرمان شده که با
سرو یا آه هم او بر برد از بنار و سردار خاطر جمع نموده روز و شب کز چوپا رتیم موک ایلاف او و کنار سرو و کوچ
کرده شده تا او که روی را داده روز و شب سمیع حلوانی علاول خان تو خانی اولیا خان سردانی با بیخ ششش امرای
آمده ملازمت کردند هم او در با ایشان تیمور سلطان از پرکنه مارنول سی لک و توخته بوغا سلطان از پرکنه شمس آبادی
لک عنایت کرده را او بر نامه شده روز و شب پنجم ماه از طرف بنگاله و بیمار خاطر جمع نموده از منزل کنار دریا می
نواحی وضع کند بخت دفع شربین و شیخ بایزید حرام خوار غم بزم کرده کوچ کردیم دو منزل در میان کرده روز چهارشنبه
بر سر کنه رجوی با چتر موک سکندر پور فرود آمده شد آسیم امروز مردم بکند شستن مشغول شدند ازین حرام خواران
متواتر خبر آن گرفت که از سردار کلر گذشته بطرف لکنو متوجه بوده اند بخت کز بندی ایشان از امرای ترک بندگان
جلال الدین شرقی علیخان فریبی نیز یک نظام خان سالی قریش اوزبک قربان چرچی حسین خان دریا خانی از
سرداران را تعیین کرده شد پنجمین بخت داده شد همین شب بعد از تراویح یک پروچ گری از شب شده

که ابرای برشکال پیدا شد و در یک طاقت الزمان آن چنان طوفان شده بادش بر خاست که چادرنا افتاد و کم تا
سن در میان خرگاه کتابت می کردم تا جمع نمودن کاغذ و اجزا فرست نشد و خرگاه با پیشخانه بر سر من انداخت لولکلوک
خرگاه ریزه ریزه شد فدانا داشت آسبی نرسید کتاب و اجزا غرق تر شد بشویش جمع آورد و بر تو غیبه سفالات
پیمیده و در زیر کتب نهاده بالای آن کلیمهارا پوشیدم بعد از دو کهری شکین یافت چادر تو شک خانه را بر پارک
شمع روشن کرده مشقت آتش در کیه انده تا صبح خواب نگذارد بخشاک ساختن او را بگردان استغول بودیم روز شنبه
از آب گذشته روز جمعه سوار شده نریسکندر پور را سیر کرده شد امر در عبه الله و باقی گرفتن لکنه نوشته بود
روز شنبه کوکی را با جاشش پیشته فرستاده شد که بیاتی رفته هم او شود روز یک شنه سلطان جنبد بر لاس را حسن
خلیفه را و جاعه ملاپاق را و بر اوران مومن اتکه را رخصت داده شد که رفته بیاتی هم او شده تا رسیدن من به چه
از دست بیای تقصیر نگذرد همین ناز بکیر بشاد محمد معروف خلعت خاصه و پنچاق عنایت کرده رخصت داده شد به دستور
سالک شسته سارن را لوبه علوفه او کند که را بجهت ترکش بندگانه داشتن عنایت کرده شد هم امروز با سلسل حلوانی
از سرد و هفتاد و دو لکه به عنایت کرده شد هم امروز خلعت خاصه و پنچاق عنایت نموده رخصت داده شد بعد از خان تونی جماعه که بمله او آمده بود
هم از سرد و دو تجمین کوه رخصت داده شد مقرران چنان شد که به کدام جان سپرد و برادر خود به پیتد در آورده در نماز است بوده تا
کشتی کنجایش و آرایش را باد کشتی نبکالی که کشتی یادین نوبت از نکاله بدست افتاد انتخاب کرده شد که
از راه زمنا بغازی پور به کشتی آسایش و فرمایش را فرمان شد که بالای آب سرود آورد و بر بندار به او سرد و اخطار
جمع نموده روز دوشنبه از کز جو یاره به جوک بطرف او دکن رکنار سرد و کوچ کرده شده تاده کرده راه آمده از توابع
فتح پور در کنا رکله نام موضعی در پهلوی سرود و آمده شد چاه کوچ کرده کان راه کم کرده ببول کلان فتح پور رفته اند
چند کس را دو اند شده که مردم نزدیک را بگردانند کیجک خواجه را فرستاده شده در کنا رکله شب بوده لشکری
که آنجا کوچ کرده در نصف راه در کشتی آسایش در آمدم بالای آب تا منزل کشانیده آمدم در راه سپهر شاه محمد دیوانه
که پیش بانی آمده بود خلیفه او را خبر لکنه تحقیق شد روز شنبه سیزدهم ماه رمضان جنک می اندازند بجنک بیج کاری
توانسته اند کرد در اثنای جنک کا جمع کرده شد و کپه و چپراش و می کیرد چنانچه درون قلعه مثل تنوری نقصان
میشود و بالای فضیل توانسته اند ایستاد قلعه را می کیند بعد از دوسه روز خبر بر کشتن مایافته لطیف و کوچ می کنند
امروز هم تاه کرده راه از پرکنه سکری در پهلوی جکر نام موضعی در کنا رویای سرد و فرود آمده شد چهارشنبه بجهت
آسایش چارواد را آن منزل مقام شد شیخ بانیزه و بین را بعضیها گفتند که از کناک گذشته از راه نواحی چوسه و چنار
خود را به بستی های خود خیال کشیدن داشته نامرار اطلید مشورت کرده ایشان تیمور سلطان محمد سلطان
سیر زانوخته به فاسلطان قاسم حسین سلطان بیچ سلطان مظفر حسین سلطان قاسم خواجه جعفر خواجه و خواجه خان
بانوکران عسکری کیجک خواجه از امرای هند عالم خان کاپی ملک دادگر رانی اووی سردانی این امرار تعیین کرده شد
که از عقب من و بانیزه بطرف دیوار لشکر جدا شده تیر بزنند در همین سو ره پور شب طمانت می کردم در رشتنی

شمع ماهی بسیار جمع شده در روی آب بر آمدند من و نزدیکان من ماهی بسیار گرفتیم روز جمعه بر سر یک شاخ
 آب این سوره بود فرود آمده شد خیلی تاریکی بود از عبور و مرور دم شکر نیاید گفته بالای او را بنده کرده چاهی ده دوده
 شونده را بجهت طهارت راه ساختیم شب بیست و پنجم در همین منزل شد صبح آن ازین آب جدا شد از آب توست گذشت
 فرود آمده شد روز یکشنبه هم در کنار همین آب فرود آمدیم که روز دوشنبه بیست و نهم ماه در کنار همین آب توست منزل
 بود این شب باد چو دانگه انوب صاف بنویسند کس ماه و بیست و پنجم قاضی کواهی و اندر ما ثابت شد صبح سه شنبه
 ناز عید را گذاروه سوار شدیم ده کرده راه آمده در یک گروهی در کنار آب کوی فرود آمدیم نزدیک بنام پیشین
 همچون ارتکاب کرد شد شیخ زین و ملا شهاب و خوانده امیر ابن حسین بیگ را فرستاده طلبیدیم شیخ و ملا شهاب
 و خوانده امیر کینیک اوج ابکی ابکی پروردیش محمد و یونس علی و بعد از آن هم بودند نماز دیگر کشتی کیران کشتی گرفتند
 روز چهارشنبه در آن منزل مقام بود نزدیک بچاشت همچون خورد شد ملک شرق که بجهت بر آوردن تاج
 از چهار رفته بود امروز آمده اموز کشتی کیران کشتی گرفتند پهلوان اودی که پیشتر آمده بود با کشتی کیر سهند و ستان
 که درین ایام آمده بود یافته انداختند نه یکی نوحانی پانزده لک جاز سه و اربوبه او داده سه و پاپوشانده رخصت
 داده شد صبح آن یازده کرده راه آمده از آب کوی گذشته در کنار همین آب فرود آمده شد از سلطانان
 و امرای ایلغار رفته این چنین خبر یافته شد که به لمر رفته هنوز از دریای کنک گذشته بوده اعراض کرده فرمانها فرستاده
 که از دریای کنک گذشته از عقب غنیم رفته از چون هم گذشته عالم خان را بخود بران ساخته جهد کرده لغینم
 دست کرده بنکنه از همین آب و منزل در میان کرد به لمر آمده شد از دریای کنک بگذر اکثر مردم لشکر هم امروز
 گذشته در دورا گذرانده که پایان تردد ارال همچون خورده شد از جهت باقی گذشتن مردم اردو در منزل که از آب
 گذشته فرود آمده شده بود مقام شد باقی تا شکندی بلشکرا و سهاروز آید و ملازمست کرد از دریای کنک یک منزل
 در میان کرده در پهلوی کوراد در کنار آب آرنه فرود آمده شد از لمر کورایت یک کرده آمد روز پنجشنبه از آن
 منزل چکاد کوچ نموده در پیش پرکنه آدم فرود آمده شد بجهت گذشتن از عقب مخالفان پیش تر ازین ارحال بانان یک
 دوسی بجایی فرستاده شده بود که هر چه کشتی در آنجا باشد بیارند و در همین شب که اینجا ذوا آمده بود یک پاره
 کشتی آمد از دریای کنک هم یافت شد از جهت پر کرده بود آن در بودن آب در همان ارال ششم چند روز آنجا بود
 شب و روز در همان ارال می بودیم از جهت خبر تحقیق تا آمدن مخالفان باقی شغافل را با جوانان میمانی از آب گذران
 بجهت خبر گرفتن از باغی فرستاده شد صبح آن نماز دیگر جمعه باقی آمد و اول شیخ بایزید و مین را زیر کرده مبارک کن
 حلوانی نام کس خوب ایشان را با چند کس دیگر کشته چند سرباز یک زنده فرستاده است زیر کردن را و کیفیت آنجا
 را مشروح عرض کرده همین شب که شب یکشنبه سیزدهم ماه باشد آب چون آمد چنانچه صبح آن این ارال
 را درست آب زیر کرده یک تیراند از پایان تریاک ارال دیگر رفته چادر دوخته ششم حد و دو شنبه پیش
 سلطانان و امرای ایلغار رفته جلال تا شکندی آمد خبر ایلغار را یافته مین و شیخ بایزید از پرکنه خبری که رفته اند چون

برشکال رسیده بود پنج شش ماه لشکر کرده است و اولاً خ مردم لشکر خراب شده بود سلطانان و امرای ایلخان
 رفته را اذمان شده تا آمدن ایلخان تا روزی که آن نواحی ریائی توقف بکنند همین نماز دیگر باقی و شغابل
 را بالشکر او رخصت داده شب بموسی معروف قرطبی که در وقت از لشکر برگشته در ریای سرود را گذاشتن آمد ملاقات
 کرده بود و مقه اسی لک پرکنه از امر به بوجه او تعیین کرده سرو پای خاصه و اسپ زرین دار عنایت کرده به امر به رخصت
 داده شد ازین طرفنا خاطر جمع کرده شب سه شنبه بعد از سپاس و یک کری بطریق ایلخان کالپی در نیلا و رنام پرکنه
 نیم روز را بگذراند اسپان جو داده نماز شام از آنجا سوار شد به این شب سیزده کرده راه آمده به پاس از پرتنهای کالپی
 در شوگون پورد و کورخانه بهادر خان سروانی فرود آمده خواب کرده نماز با دعا را گذارده از آنجا روان شدیم شانزده کرده
 راه آیدیم و در نیم روز به اتاده رسیدیم مدعی خواجه پیش دار آمده در یک پاس شب از آنجا سوار شد در راه اندکی
 خواب کرده شانزده کرده راه آمده رنج پور را پری نیم روز فرود آمده شد نماز پیشین پناه از فتح پور سوار شده به مقده کرده
 راه درده پاس شب بیاض هشت بهشت اگر فرود آمده شد صبح آن روز جمعه محمد کجی و بعضیها آمده ملازمت
 کردند نزدیک نماز پیشین از چون گذشته خواجه عبدالحق را ملازمت کرده بقلعه رفته همه یکمان را دیدیم تلخی پالیه کار را بخت
 کاشتن خربوزه گذاشته شده بود چند خربوزه نگاه داشته بود است آور چینی خوبک خربوزه بود یک ده بوته تاک
 در باغ هشت بهشت کار انده بودم از آن هم انگور کمای خوب شده بود شیخ کمورن هم یک سید انگور فرستاده بود
 بنمود از بخت خربوزه و انگور شدن و بهند و گستان فی الجمله خورد سندی شد شب یک شنبه و دو پاس بود که هم آمده
 بلشکر در و هم ماه جمادی الاول سوار شده بودیم غریب امور اتفاق واقع شده است که اینها هم از کابل درین روز
 بر آمده بودند و پنج شنبه غده ماه ذی قعدة در دیوانخانه کلان روز دیوان ششکهای هالیون و ما هم را کشیدند همین روز
 یک نوکر دیوان را با صد و پنجاه کمار مزد داده بخت خربوزه و انگور و سیوه کابل فرستاده شد روز شنبه سیدیم
 ماه هندو یک از کابل بدرقه شده آمده بود بخت مردن علی یوسف بسنبل فرستاده بود اند آمده ملازمت حصام الدین خلیفه
 هم از انوار به امر و آمده ملازمت کرده صبح آن روز یکشنبه عبد الله که از زمینی بخت مردن علی یوسف فرستاده
 شده بود آمد از مردم کابل آمد این چنین مسموع می شد که شیخ شریف قراباتی با خواهی عبد الغزیز ایا از بخت هوادار
 او ظلم ناکرده و بدعت های ناکه داشته را با ستاد کرده محضرا نوشته نامها همه لاهوری را ب تکلیف نوشته سواد محض را
 بشهر فرستاده خیال بخت دارد عبد الغزیز هم چند حکم را نشنیده انواع اقوال ناشایسته و افعال نابالسته او و صفا
 شده است ازین جهت با روز یکشنبه یازدهم ماه قمر علی ارغون را فرستاده شد که شیخ شریف را دایمه لاهور را چون در
 لاهور را عبد الغزیز را بر گاه گرفته بیاید و پنجشنبه یازدهم ماه از بخاره چین تیمور سلطان آمده ملازمت کرد امروز
 باز جلوان صاوق اودی کمال کشتی کیشی گرفتند صاوق نیم کاره انداخته خیلی تشویش کشیده روز و شنبه نوزدهم ماه
 بمراود چوچی ایچی شاه قریل باش که خجرو خلعت مناسب پوشانیده و دو لک تنگه عنایت کرده رخصت داده شد درین ایام
 سید مشهدی از کوالپا آمده انگیز باغی کری حیم داور اعرض کرد شاه محمد مرور نوکر خلیفه را فرستاده شد خلیفه

نصیحت اینر نمان نوشته فرستاد و رفت بعد از پنجه روز پسش را گرفته آمد اما خود من حیا
 ندانست بچست رفیع تو هم او نور بیگ را روز شنبه پنجم ماده می آنچه بگو الیا فرستاد و شد بعد
 روز نور بیگ او را استه عا می که تریا اد کرده بود لب جن رسائید موافق مد عایش فرمانه
 کرده در حالت دستا ن فرمان یک آمد و مرض کرده را بخت کزینا یندن سپه خود فرستاد و استخیر
 آمدش نیست چون آنچه آمد فی الحال بر سر کوا الیا خواستیم سوا شوم خلیفه بعرض رسائید که یک
 نوبت من خط نصیحت اینر نوشته بودم شاید که با صلح بیاید بخت این مصالحت شهاب الدین
 خند و فرستاد و شد روز پنجم ماده مذکور از تا و همدی خواجه آمد روزی
 بند و بیگ سر و پای خاصه که شمشیر مرصع و بیخاق عنایت کرده شد بکن
 که در میان ترخان پختای مشهور است سر و پایا و کمر و مرصع پر کینه بخت
 عنایت شد روز شنبه سیوم محرم از کوا الیا
 با شهاب الدین خسرو شیخ محمد غوث بخت
 زجهاد آمد چون در پیش وزیر مردمی کتا و رسید
 را ایشان بخشیده و شیخ
 کهورن و نور بیگم بگو الیا
 دستا و شد که الیا
 را ایشان
 سپرد

MOHAMED SHIRAZI
 ملك الكتاب
 BOMBAY

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
 ملك الكتاب
 BOMBAY

بر فتمه منیر منظر مستحضران به ایع اخبار و خاطر خطیب مستحضران نوادر آثار پوشیده و پنهان
 مرکوز خاطر بود که کتاب بابر نامه را که کلام الملوک ملوک الکلام است بز یو طبع در آورد و از جلیبا
 بجلوه مشهور رساند لکن این ارا ده بسبب عدم نسخ و پرده خفا ستور بود تا اینکه درین آوان
 المنان کتاب مذکور را از کتب خانة عالیجاه راجه مامو او پاد یا سانول داس جی بهادر منبر کوشل
 سوار بدست آمد لند ابر سیم آن رغبت کماشت و حتی الامکان بوضع آن کوشید اما چون نصیح این قیل که
 منحصره نسخه واحد اکثر الفاظ ترکی دارد چنانچه باید بفعل نمی آید نه امید است که اگر خطائی بیستند
 الانسان بساق السهو و النسیان را بخوا ط کذرا نند و بقلم اصلاح در اصلاح آن کوشند تحریفی